مصاحبه نامه مردم با رفیق سلام علی عضو رهبری حزب کمونیست عراق:

کمونیست ها برای استقرار حاکمیت توده ها در عراق مبارزه می کنند!

مردم عراق در روز ۱۰ اردیبهشت ماه و در حالیکه در هفته های گذشته موج خونریزی تروریستی در کشور بالا گرفته بود، در جریان اولین انتخابات پس از خروج نیروهای نظامی آمریکا ازین کشور در سال ۲۰۱۱ رای خود را برای انتخاب پارلمان و دولت آینده به صندوق ها ریختند. در سال های اخیر تحول های سیاسی در این کشور همسایه به شکل پررنگی متاثر از شرایط سیاسی در ایران بوده است و دولت این کشور عمدتاً در هماهنگی با سیاست های رژیم ولایی در ایران موضع گیری های منطقه ای خود را تنظیم کرده است. با توجه به اهمیت این انتخابات در تعیین مسیر تحول های سیاسی آتی عراق، همزمان با برگزاری این انتخابات، "نامه مردم" در نشستی با رفیق "سلام علی"، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق و از مسئولان شعبه روابط بین المللی حزب برادر، گفتگویی در رابطه با شرایط سیاسی عراق و پلاتفرم انتخاباتی کمونیست های عراقی انجام داد. مشروح مصاحبه رفیق **سلام علی** در ادامه جهت اطلاع خوانندگان نامه مردم منتشر می شود.

آیا انتخابات پارلمانی اخیر از لحاظ فراهم بودن فرصت و امکان تبلیغات و کارزار انتخاباتی و رأی‌گیری، انتخاباتی آزاد و دموکراتیک بود؟

کارزار انتخاباتی اخیر در عراق در شرایطی به راه افتاد و جلو رفت که کشور در بحران سیاسی عمیقی قرار داشت (و دارد)، روابط میان نیروهای سیاسی حاکم و بانفوذ رو به تیرگی گذاشته است، و فعالیت‌های تروریستی افزایش یافته است. بنابراین، به طور کلی این طور به نظر می‌آید که برآمد این انتخابات تأثیر بسیار چشمگیری نه‌فقط بر شکل دولت آینده، بلکه بر اصولی خواهد داشت که از سال ۲۰۰۳ (زمان تجاوز آمریکا به عراق) تا کنون بر عرصه و روند سیاسی کشور حاکم بوده است. این تأثیر، به نوبهٔ خود، بر قوانین حاکم بر تقسیم قدرت تأثیر خواهد گذاشت که تعیین کنندهٔ نحوهٔ تشکیل دولت است. همهٔ این مسائل و مخاطرات جدّی، به علاوهٔ وضعیت سیاسی پُرتنش در پس‌زمینه، و ناامنی فزاینده در برخی از استان‌ها، شرایط نامساعدی را برای کارزار و تبلیغات انتخاباتی نیروهای سیاسی به وجود آورده است. در بعضی از استان‌ها، مثلاً در الانبار و صلاح‌الدین، و در بخش‌هایی از استان‌های نینوا و دیاله، امکانِ پیشبُرد یک کارزار انتخاباتی علنی و آزاد به‌شدت محدود بوده است، و حتی در مواردی، فعالیت انتخاباتی تقریباً مخفی و زیرزمینی بوده است. امّا در بقیهٔ کشور، به‌رغم خشونتی که گروه‌های مسلّح شبه‌نظامی اعمال کرده‌اند، به طور کلی روند کارزار انتخاباتی آزادانه صورت گرفته است. متأسفانه علاوه بر ترورهای سیاسی صورت گرفته، شماری از نامزدهای فهرست‌های انتخاباتی گوناگون هدف عملیات تروریستی نیز قرار گرفتند.

عمده‌ترین گروه‌ها یا گروه‌بندی‌های سیاسی شرکت کننده در این انتخابات کدام بودند؟ آیا عرصهٔ سیاسی کشور عراق مثل چند سال گذشته همچنان دستخوش تفرقه‌های مذهبی و فرقه‌یی و قومی است؟

نامزدها در قالب ۱۰۷ فهرست انتخاباتی در این انتخابات شرکت کردند که شامل فهرست‌هایی از اتحادها و ائتلاف‌های گوناگون، یا فهرست‌های حزبی، یا افراد و شخصیت‌های سیاسی بود. در این فهرست ها نیز همان گروه‌بندی‌های سیاسی عمدهٔ مبتنی بر هویت‌های قومی و فرقه یی دیده می‌شوند که در سراسر دههٔ گذشته بر صحنهٔ سیاسی عراق غالب بوده اند و قدرت را بر اساس هویت‌های قومی–فرقه‌یی میان خود تقسیم کرده‌اند. ولی نباید ناگفته گذاشت که در این انتخابات ویژگی‌های تازه‌یی نیز به چشم می‌خورد.

نخست اینکه سه گروه‌بندی سیاسی عمده‌یی که بازتابگر تفرقه‌های قومی و مذهبی در جامعهٔ عراق هستند، یعنی عرب‌های شیعه، عرب‌های سنّی و کردها، نه‌فقط با فهرست‌های انتخاباتی متفاوت و جداگانه‌یی وارد انتخابات شدند، بلکه در میان خودشان نیز اختلاف‌ها و مناقشه‌هایی جدّی داشتند. این ویژگی کمابیش در میان هر سه گروه‌بندی عمده دیده می‌شود.

دوّم اینکه توجه به این نکته اهمیت دارد که همهٔ فهرست‌های اسلامگراها و فرقه‌های گوناگون با نام‌ها و عنوان‌های "مدنی" یا خنثی (یعنی غیرمذهبی یا قومی) خود را معرفی کرده‌اند. از میان ۳۶ ائتلاف انتخاباتی که "کمیسیون عالی انتخابات" تأیید کرد، حتّی در عنوانِ یکی از فهرست‌ها هم واژهٔ اسلام یا اشاره‌یی به هویت فرقه‌یی و قومی دیده نمی شود. به علاوه، تعداد شخصیت‌های مذهبی در میان نامزدها به طور چشمگیری کاهش یافته است و در میان نامزدها فقط شمار اندکی از آنها به چشم می‌خورد.

سوّم اینکه گروه‌بندی‌های سیاسی مدنی دموکراتیک، از جمله حزب کمونیست عراق، موفق به تشکیل ائتلاف بزرگ و گسترده‌یی شده اند که خودش را در یک فهرست انتخاباتی واحد به نام "ائتلاف دموکراتیک مدنی" به رأی‌دهندگان معرفی کرده است. این تحوّل بسیار مهم و چشمگیری است، زیرا که این نخستین بار است که گروه‌بندی‌های سیاسی سکولار مدنی توانسته‌اند در یک فهرست یگانه متحد و مؤتلف شوند. این گروه‌ها در انتخابات قبلی با فهرست‌های جداگانه شرکت کردند و بعضی از آنها به ائتلاف‌های قومی پیوستند. امّا این بار، به خاطر این فهرست جدید، نیروهای

ادامه در صفحه ۱۹

کمک مالی رسیده

از هامبورگ ۱۵۵ یورو

5 May 2014

حساب بانکی ما:
نام حساب: Iran e.V.
بانک: Berliner Sparkasse
کد بانک: 100 500 00
شماره حساب: 790020580
IBAN: DE35 1005 0000 0790 0205 80
BIC: BELADEBEXXX

شمارهٔ فاکس و تلفن پیام گیر ما
۰۰۴۹۳۰ ۳۲۴۱۶۲۷

لطفاً در مکاتبات خود با آدرس های زیر از ذکر هرگونه نام اضافی خودداری کنید.
آدرس های پستی:
1. Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany
2. B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK
آدرس های اینترنت و "ای–میل"
http://www.tudehpartyiran.org
E-Mail: dabirkhaneh_hti@yahoo.de

Nameh Mardom No. 946
Central Organ of the Tudeh Party of Iran

نامهٔ مردم
ارگان مرکزی حزب تودهٔ ایران

شماره ۹۴۶، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۳
دورهٔ هشتم، سال بیست و هشتم

بازچینی عناصر سیاست آمریکا در خاورمیانه بر محور تعامل با دیکتاتوری ولایت فقیه

پیش‌گفتار

از زمان شروع گفتگوهای علنی دربارهٔ پروندهٔ هسته‌ای ایران، میان نمایندگان رژیم ولایی و کشورهای ۵+۱ (پنج عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل، یعنی آمریکا، بریتانیا ، روسیه، چین و فرانسه، به‌علاوهٔ آلمان) بحث‌های پُردامنه ای در ارتباط با عوامل مؤثر در شکل‌گیری وضعیتِ کنونی و سرانجام آن، در جریان بوده است. بسیاری از این بحث‌ها بدون توجه به شرایط عینی و با چشم‌پوشی بر نحوهٔ عملکرد نیروهای مؤثر در حاکمیت کشور مطرح می‌شوند. بسیاری از تحلیلگران داخلی و خارجی معتقدند که عوامل "تندرو" در حاکمیت ایران سرانجام این گفتگوها و به‌خصوص رابطهٔ ایجاد شده با آمریکا را به بن‌بست خواهند کشاند. تا امروز نگرانی از عزم و توان این "تندروها" برای به بن‌بست کشاندن روند گفتگوهای رژیم– به‌خصوص با آمریکا– بی‌مورد از آب در آمده است. حقیقت این است که در میهن ما شعارها به طور عمده پردهٔ دودی است برای پوشاندن آنچه به دور از چشم جامعه واقعاً در حال شکل‌گیری است، و برای پوشاندن این واقعیت است که محافل فشار از رهبر خط می‌گیرند و در تحلیل نهایی مُجری تصمیم‌های

ادامه در صفحات ۷ تا ۱۲

بیانیه کمیته مرکزی حزب توده ایران در رابطه با یورش ارگان های امنیتی به فعالان کارگری کشور

آزادی فوری وبدون قید و شرط برای همه فعالان کارگری!

بر اساس گزارش های منتشر شده نیروهای امنیتی و سرکوبگر رژیم امروز، با نقض آشکار قانون کار و موازین بین المللی، در حالی که کارگران و فعالان سندیکایی کشور در جشن بزرگ خود شرکت جسته بودند، شماری از آن ها را دستگیر و به بازداشت گاه ها روانه کردند.

نیروهای امنیتی رژیم در حالی به فعالان کارگری کشور یورش آوردند که رئیس دولت "تدبیر و امید"، با عوام فریبی از زمینه سازی برای " ایجاد تشکل‌های مدنی، مردمی و انجمن‌های خاص در میان کارگران، آزاد و بدون مشکل باشد تا آنها بتوانند از طریق تشکل‌ها و جمعیت های آزاد خود صدایشان را به گوش مسئولان برسانند." سخن می گفت. عملکرد رژیم در روزهای اخیر، از جمله ندادن اجازه

ادامه در صفحه ۶

نقدی بر گفتمانِ کنونیِ اصلاح طلبان حکومتی: انقلابِ بهمن، جمهوریت، و "رژیم ولایت فقیه" در ص ۱۳

* صدای تار در آغوش خاک – به یاد استاد محمد رضا لطفی در ص ۱۴
* منشور زن ستیزی رژیم "ولایت فقیه" در ص ۱۵
* روز جهانی کارگر، نماد مبارزه زحمتکشان برای زندگی بهتر در ص ۱۸
* مصاحبه "نامه مردم" با رفیق سلام علی، عضو رهبری حزب کمونیست عراق درباره انتخابات این کشور در ص ۲۰

مقابله با برنامه‌های اقتصادی رژیم ولایتِ فقیه و ضرورتِ اتحادِ عملِ در جنبشِ کارگری– سندیکایی

یک ماه پیش از روزِ جهانی کارگر، کارگزارانِ رژیم ولایتِ فقیه با استفاده از تهدید و نمایشِ نیرو، درعین‌حال که برنامه های اقتصادیِ به‌شدت ضدِ کارگری و ضدِ مردمی اجرایی می‌کردند، به‌کارگیریِ تزویر و ریا برای فریب مردم را به تراز تازه‌ای ارتقاء دادند. همراهِ با به‌کارگیری ترفندهای متنوع برای اجرای برنامه‌های اقتصادیِ دیکته شده از سوی صندوق بین‌المللی پول و تضمین کردنِ منافع طبقاتی کلان سرمایه‌دارانِ داخلی و خارجی،

ادامه در صفحه ۲

با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری

برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و طرد رژیم "ولایت فقیه"!

ادامه مقابله با برنامه های اقتصادی ...

رئیس جمهورِ دولتِ "تدبیر و امید" ماهیتِ "معتدل"ش را به کارگران و زحمتکشانِ کشور نشان داد. روحانی در روز ۳۰ فروردین ماه، در همایش سراسریِ فرماندهان نیروهای انتظامی، گفت: "در بحث یارانه‌ها نیروی انتظامی باید به یاری دولت به پا خیزد"؛ و در روز اول اردیبهشت‌ماه، در نشستی با وزیر و معاونان ارشد وزارتِ کشاورزی گفت: "مردم باید مراقب باشند تا در گوشه و کنار عده ای از این افزایش قیمت‌ها سوءِ استفاده نکرده و با تبلیغاتِ غیردقیق موجبِ ترس مردم نشوند چرا که آثاری بر روی قیمت‌ها نخواهد داشت... افزایش قیمت حامل‌های انرژی تورم بسیار محدودی را در پی خواهد اشت... این اقدام در کل به نفع، خیر و صلاحِ ملتِ ایران خواهد بود."

در چند ماه اخیر، روحانی، اسحاقِ جهانگیری، معاون اولِ روحانی، محمد شریعتمداری، معاون اجراییِ روحانی، محمد باقر نوبخت، سخنگویِ دولت، ربیعی، وزیرِ کار، طیب‌نیا، وزیرِ اقتصاد- هم‌صدا با دیگر مسئولان دولت روحانی- به‌طورمکرر بر "شیب ملایم" افزایش قیمت‌ها در فازِ دوم حذفِ یارانه‌ها (هدفمند کردنِ یارانه‌ها) تأکید کرده‌اند. با وجود اینکه دستمزد ۹۳ کارگران ۶۰۹هزار تومان- یعنی مبلغی معادلِ یک سومِ خطِ فقرِ یک میلیون و ۸۰۰هزار تومان- به‌تصویب رسیده است، این "شیبِ ملایم" افزایش قیمت‌ها در زمینهٔ قیمتِ آب، برق و جز این‌ها در هفته‌های اخیر ۲۰ تا ۲۴ درصد [در هلهٔ اول قبض‌های برقِ خانگی با افزایشی ۳۲ تا ۹۰ درصدی صادر شده‌اند] و در مورد بهای بنزین حدود ۷۵ درصد بوده است. ربیعی در روز ۶ اردیبهشت‌ماه، در همایش کارگر، سلامت و رفاه اجتماعی، گفت: "روند حمایت دولت تدبیر و امید از کارگران همیشگی است... دولت یازدهم از رنج کارگران در رنج است و سعی دارد تا به جای شعارهای پوچ و به‌ظاهر رضایت‌بخشی که بر زندگی کارگران هیچ اثری ندارد، خنده را بر لبان کودکان کارگران بنشاند و رونق را به سفره‌های کارگران بازگرداند."

در طولِ دو ماه پیش از ثبت نامِ دوباره برای دریافت ۴۵هزار تومان وجه نقدیِ یارانه‌ها، مقام‌های واپسگرا در رژیم ولایتِ فقیه، با توسل به باورهای دینی و ملی زحمتکشان، و با به‌کارگیریِ انواع و اقسام ترفند، تشویق، و تهدید، سعی کردند مردم را به انصراف دادن از دریافتِ یارانهٔ نقدی متقاعد کنند. با تمام مشکل‌هایی که رژیم برای ثبت نامِ دوباره در برابر مردم به‌وجود آورد، محمد شریعتمداری، معاون اجراییِ روحانی، اعلام کرد: "آنچه از این ثبت نام [دوباره] تا کنون مشخص شده است نشانگر اطلاعات خوشایند در برخی زمینه ها نیست" [خبرگزاری مهر، اول اردیبهشت‌ماه]. نوبخت، سخنگوی دولت، ۳ اردیبهشت‌ماه، نیز گفت: "حدود [تنها] ۹ درصد از جمعیت ایران ثبت نام [دوباره] نکردند." ایسنا، اول اردیبهشت‌ماه، به‌نقل از محمد شریعتمداری، نوشت: نظرِ "دولت دهک‌های خاص درآمدی بویژه ۹ و ۱۰ بود ولی شنونده‌ها و بیننده‌ها از صدا و سیما جز اینکه همه دهک‌ها مدنظر دولت است چیزی برداشت نکردند." توضیح اینکه: بنا به نوشته رسانه‌های ایران، متوسط درآمد سالانه دهک درآمدی شهری در گروه نهم ۲۵ میلیون تومان و درآمد سالانه در دهک دهم شهری بالغ بر۴۳ میلیون تومان است].

در چند ماه اخیر دولتِ "تدبیر و امید" نظرِ خود از اجرای فازِ دوم هدفمندی یارانه‌ها و افزایشِ دوباره و بی‌رحمانهٔ قیمت‌ها را کمک به تولید و ایجادِ اشتغال اعلام کرده بود. برای نمونه، روز ۲۰ فروردین ماه، اولین روز ثبت نام دوباره برای دریافتِ وجه نقدی ۴۵ هزار تومانی یارانه، ربیعی، وزیر کار، گفت: "خانواده سه نفره‌ای که یک میلیون در آمد دارد اگر ۱۳۵ هزار تومانی از محل هدفمندی را دریافت کند ارزشمندتر است یا اینکه از محلِ در آمد آن خانواده به اشتغالِ یک فرد کمک شود؟" اما محمدرضا نعمت‌زاده، وزیر صنعت، معدن و تجارت، ۳۰ فروردین‌ماه، پس از پایان مهلتِ ثبت نامِ دوباره، اعلام کرد: "دولت بنای پرداخت یارانه نقدی [به تولید را] ندارد و تصمیم دارد که یارانه سودِ تسهیلات بانکی به متقاضیان پرداخت کند." ربیعی، ۵ اردیبهشت ماه، دربارهٔ اختصاصِ یارانه به بخش تولید - در سخنانی در واکنش به خواست‌های نمایندگان "انجمن های علمی و تخصصی پزشکی" کشور که افزایشِ تعرفه‌های پزشکی و ادغامِ بخش درمانِ سازمان تأمین اجتماعی در وزارتِ بهداشت را

خواستارند (البته در غیابِ صاحبانِ اصلی سازمان تأمین اجتماعی، یعنی کارگران)- گفت: "از زمان تصدی بر وزارت کار یک گام به سمت واقعی کردن تعرفه‌های پزشکی جلو رفتیم، اگرچه افزایش مطلوب نیست"؛ و با اعلامِ خبرِ اختصاص دادنِ "۱۰ هزار میلیارد تومان به حوزهٔ سلامت"، افزود: "حتی ۳۰ درصد از این مبلغ به بخش تولید اختصاص نیافته است." لاریجانی، رئیس مجلس، در واکنش به اختصاص نیافتنِ یارانه به بخش تولید (با وصف اینکه با پرداخت نشدنِ ۵۰ درصد سهمِ تولید، کشاورزی، سلامت، دارو، کالاها و مواد غذاییِ اساسی از درآمدهای اجرایِ فاز اولِ هدفمندی یارانه‌ها[در دورهٔ احمدی‌نژاد] مشکلی نداشت و خود او یکی از مسئولانِ ویرانی هزاران کارخانه و بیکاری میلیون‌ها کارگر بوده است) با انتقادی شدید از محمدرضا نعمت‌زاده و به‌منظورِ تضمینِ منافعِ جناحی‌اش، روز ۳۱ فروردین ماه، گفت: "من از مصاحبه اخیر شما[یعنی محمدرضا نعمت‌زاده] نگران شدم، شما فرمودید که سهمی به تولید از درآمدهای هدفمندی داده نمی‌شود در حالی که وزارت صنعت ملزم به اجرای قانون است و طبق قانون باید سهم تولید و کشاورزی از بخش هدفمندی پرداخت شود وگرنه چرخهٔ گذشته تکرار شده و مشکلات تولید ادامه می‌یابد."

این‌بار، در ماه‌های اخیر، کارگزاران واپسگرای دولتِ "تدبیر و امید"، تصمیمِ گرفته‌اند به اندوخته‌ها و منابع مالی کارگران و زحمتکشان در سازمان تأمین اجتماعی به تجاوزی دیگر دست بزنند، و آن: ادغامِ بخشِ درمانیِ سازمان تأمین اجتماعی در وزارتِ بهداشت است. برای انجام این تجاوز، برای نمونه، با ترفند ایجادِ بیمه همگانی و اجتماعی، طوری که "بیمار به‌غیر از رنج بیماری نگرانی دیگری را تحمل نکند"، ربیعی، روز ۲۰ فروردین‌ماه اعلام کرد: "در موضوع بیمه نیاز به اصلاح ساختارها داریم و برای این منظور شورای راهبریِ اصلاحِ ساختارها [ی] بیمه را در وزارتخانه‌های بهداشت... و کار... طراحی کرده‌ایم." نوربخش، مدیر عامل سازمان تأمین اجتماعی، در دیدارش با اعضای اتاق بازرگانی، سازمان تأمین اجتماعی را "زائدهٔ کارفرمایان" دانست. علیرضا محجوب، دبیرکل خانه کارگر، در دیدار با معاون حزب سوسیال دمکراتِ آلمان، ۲۴ فروردین ماه، با "جزئی" توصیف کردنِ اختلاف نظرهای تشکیلاتِ خانه کارگر با دولتِ روحانی و تأکید بر حمایت از "سیاست‌های کلی دولتِ روحانی"، گفت: "قصد دولتِ روحانی برای بیمه درمانی همه مردم ایران در قالبِ بیمه سلامت... پیش‌زمینهٔ بیمه اجتماعی همه مردم ایران[است]." تجاوزِ دوبارهٔ رژیم ولایتِ فقیه به اموالِ کارگران، مخالفتِ شدید کارگران را در هفته‌های اخیر به همراه داشته است. کانون کارگران بازنشسته و مستمری بگیران سازمان تأمین اجتماعی شهرستان تهران، در بیانیهٔ خود، ۶ اردیبهشت ماه، نوشت: "ما با ادغام سازمان تأمین اجتماعی با بیمه سلامت و سایر بیمه‌ها مخالفت و آن را به شدت محکوم نموده و خواستار استقلال ساختار درمانی و مراکز ملکی درمان سازمان می‌باشیم." مورد دیگر اینکه، یک مسئول کارگری از نوربخش، مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی، خواست: "به جای همراهی کردن با حامیان نظامِ بیمه سلامت در صدد وصول بدهی ۹۵هزار میلیارد تومانی دولت باشد." متعاقبِ مخالفت‌های شدیدِ کارگران، به‌نظر می‌رسد واپسگرایان رژیم ولایتِ فقیه در این رابطه، لااقل در هلهٔ کنونی، عقب‌نشینی کرده‌اند. به‌طورمثال، روز ۶ اردیبهشت ماه، علیرضا محجوب، دبیرکل خانه کارگر، ادغامِ بخشِ درمانی تأمین اجتماعی در وزارتِ بهداشت را "مهم‌ترین دغدغه جامعه کارگری" برشمرد، و از نمایندگان به اصطلاح کارگری خواست که "نسبت به این مسئله روشنگری کنند." علی لاریجانی، رئیس مجلس، نیز در روز ۷ اردیبهشت ماه، گفت: "به موجب قانون برنامه توسعه، همه ارکان سازمان تامین اجتماعی از ادغام در سایر صندوق‌های بیمه‌ای مستثنی شده اند"، و محجوب، بار دیگر در موضع‌گیری جدیدش در این‌باره، روز ۸ اردیبهشت ماه، اعلام کرد: "سازمان تأمین اجتماعی را گوشت قربانی می‌بینند و می‌خواهند آنرا

ادامه در صفحه ۶

ادامه مصاحبه نامه مردم با رفیق ...

مدنی دموکراتیک می‌توانند ادعا کنند که گزینهٔ سیاسی معتبری با برنامهٔ ملّی-دموکراتیک روشن و فراگیری را نمایندگی می‌کنند. این طور که در کارزار سیاسی ماه پیش دیدیم، این ائتلاف گسترده تأثیر امیدبخش و نیروبخشی بر روی انتخاب کنندگان داشته است و تحرکی به وجود آورده است که امیدواریم به نتایج انتخاباتی نویدبخشی منتهی شود.

آیا بمب‌گذاری‌های اخیر در آستانهٔ انتخابات بخشی از یک کارزار جدید ایجاد وحشت در روزهای قبل از انتخابات بود، یا ادامهٔ همان ترورهای گذشته بود؟ چه گروه‌هایی دست به این جنایت‌ها می‌زنند و چه هدفی را دنبال می‌کنند؟

بمب‌گذاری‌ها بی‌تردید بخشی از کارزار ایجاد وحشت برای بی‌ثبات‌تر کردن کشور و تشدید تنش‌های فرقه‌یی‌اند تا روند گذار کشور به سوی یک سیستم دموکراتیک را به طور کامل به شکست بکشانند و متوقف کنند. باید توجه داشت که این روند گذار، خودش فرآیند پیچیده‌یی است پُر از تضادهای داخلی، و وجود گاه گاهی گرایش‌های متضاد و مخالف در میان نیروهای سیاسی تشکیل دهندهٔ آن، خود نشان از منافع تنگ‌نظرانهٔ آنها دارد. هدف فوری تر این عملیات تروریستی و وحشت‌آفرین جلوگیری کردن از شرکت مردم در انتخابات است، به‌ویژه در مناطق و استان‌هایی که به طور عمده "سُنّی"نشین هستند. القاعده، "دولت اسلامی عراق و شام" (شامل سوریه، لبنان، فلسطین، اسرائیل، اردن و قبرس)، اعضای نیروهای ویژهٔ امنیتی و نیروهای مسلح صدام، و دیگر گروه های مشابه، امکانات و حمایت‌های مادّی، مالی و تدارکاتی از کشورهای همسایه دریافت می‌کنند، چه به طور مستقیم و چه از طریق گروه ها و سازمان‌های به‌اصطلاح "مردم‌نهاد" (اِن جی او). آنها عوامل محلی و داخلی‌ای نیز دارند که هرگاه مناقشه و درگیری‌های داخلی میان نیروهای پُرقدرت حاکم تشدید می‌شود، فعالیت اینها نیز تشدید و گسترده‌تر می‌شود.

سرفصل‌های کلیدی برنامه‌های گروه‌های اسلامگرا برای حل‌وفصل دشواری‌های عراق کدام است؟ چه تفاوت‌هایی میان این برنامه‌ها دیده می‌شود؟ و بالاخره اینکه گروه‌های اسلامگرا از کجا نیرو و حمایت می‌گیرند؟

حزب‌های فرقه‌یی و قومی و مذهبی- به غیر از استثناهایی نادر- اهمیت چندانی برای برنامهٔ سیاسی قائل نیستند. آنها ترجیح می‌دهند سیاستِ هویّت را دنبال کنند، یعنی حمایت مردم را از راه تحریک احساسات مذهبی و ملّی جلب کنند. بنابراین، قصد و هدف واقعی آنها آن چیزی نیست که در ظاهر اعلام می‌کنند، بلکه آن را باید از روی سیاست‌ها و کارکردهای واقعی آنها در دوره‌هایی که در قدرت بودند، و از روی خصلت منافع سیاسی و اقتصادی-اجتماعی آنها دریافت.

در چند سال گذشته، حزب‌های حاکم ثروت زیادی انباشته اند و موقعیت‌های برتری در اقتصاد، به‌طور عمده در بازرگانی و فعالیت‌های پیمانکاری، و نیز در بخش‌های مالی، بانکی و املاک به دست آورده‌اند. به این ترتیب، آنها به‌رغم آنکه در ظاهر و رسماً حکومت موجود مبتنی بر تقسیم قدرت فرقه‌یی و قومی را محکوم می‌کنند، هیچ تمایلی به حرکت به سوی حکومت مردم‌سالار یا ترغیب و پیشبُرد سیاست‌های توسعهٔ پایدار در اقتصاد ندارند. منافع آنها در این است که درهای اقتصاد کاملاً و به طور نامحدود "باز" باشد، و این رویکرد را به‌روشنی می‌توان در افزایش سریع و بی‌وقفهٔ واردات دید که میزان آن را در سال گذشته ۵۰ میلیارد دلار تخمین می‌زنند. در واقع این به معنای حفظ- اگر نگوییم گسترش- ماهیت رانتی اقتصاد عراق است.

از سوی دیگر، در نتیجهٔ شکست فاحش و حیرت‌انگیز تجربهٔ گروه‌های اسلامگرا در قدرت در همهٔ عرصه‌ها در نه سال گذشته، و خواستِ روزافزون مردم برای ایجاد تغییر، این گروه‌ها در برنامه های انتخاباتی‌شان قول‌هایی برای تغییر گنجانده‌اند، و گفتمانی را تنظیم و دنبال کرده‌اند که مدعی تعهد آنها به برقراری یک دولت مدنی است، و انکار می‌کنند که می‌خواسته‌اند یک دولت مذهبی برقرار کنند، دولتی که حتی خودشان هم اکنون اذعان دارند که مناسب شرایط عراق نیست.

عوامل خارجی مؤثر در فراگردهای (تحوّلات) سیاسی عراق کدامند؟

همان‌طور که اشاره کردید، عوامل خارجی همچنان نقش عمده‌یی در صحنهٔ سیاست عراق بازی می‌کنند. به‌جرئت می‌توان گفت که همهٔ کشورهای همسایه به نوعی و به میزان متفاوتی در امور داخلی عراق دخالت می‌کنند. بازیگران خارجی عمده‌یی که در امور داخلی عراق و صحنهٔ سیاست عراق نفوذ زیادی دارند، آمریکا و ایران هستند که باید بگویم نفوذ ایران، هم در عرصهٔ سیاسی و هم در عرصهٔ اقتصادی، رو به افزایش دارد. ترکیه و برخی از کشورهای حاشیهٔ خلیج فارس نیز به‌واسطهٔ روابط نزدیکی که با برخی از گروه های سیاسی فرقه‌یی عراق دارند، نفوذ قابل‌توجهی اعمال می‌کنند. سرمایه گذاران و شرکت‌های ترکیه نفوذ گسترده‌یی در عراق و به‌ویژه در کردستان عراق دارند.

نحوهٔ شرکت نیروهای چپ در این انتخابات چگونه بود، و به‌ویژه رویکرد حزب کمونیست عراق به انتخابات چگونه بود؟

همان‌طور که پیشتر اشاره کردم، حزب کمونیست عراق با برنامهٔ گسترده تر کردن ائتلافش با گروه‌های سیاسی دیگر در انتخابات شرکت کرد. حزب ما در انتخابات استانی پارسال، که جزو فهرست انتخاباتی "جریان دموکراتیک" بود، موفقیتی نسبی به دست آورد. "جریان دموکراتیک" ائتلافی بود متشکل از حزب ما و شماری از شخصیت‌ها و حزب‌های دموکراتیک. از میان آن فهرست، یازده نامزد برای شوراهای استانی گوناگون انتخاب شدند، که پنج نفر از آنها کمونیست بودند. از این گذشته، قانون انتخابات طوری است که برای آنکه بخت مساعدی برای برنده شدن داشته باشید، لازم است که با دیگران ائتلاف کنید. به این ترتیب، به هر دو دلیل سیاسی و عملی، حزب ما از هیچ تلاشی برای تشکیل یک ائتلاف گسترده‌تر در انتخابات پارلمانی اخیر کوتاهی نکرد. "جریان دموکراتیک" آزمون مؤثری بود که حزب ما نقش عمده و جلوبرنده یی در آن داشت.

هدف‌های برنامه‌یی فوری حزب کمونیست عراق در ارتباط با مبرم‌ترین خواست‌های جامعهٔ عراق کدامند؟

اصلی‌ترین هدف ما اصلاح بنیادیِ زیربنایِ فرآیند سیاسی کشور (شیوهٔ انتخابات و تشکیل دولت) و تلاش پیوسته برای ایجاد یک حکومت دموکراتیک و مستقل در عراق است. به اعتقاد ما، تغییر سیستم تقسیم قدرت بر اساس گروه‌بندی‌های فرقه‌یی-قومی در حکومت، ضرورتی مبرم است. این شیوهٔ تقسیم قدرت دولتی سرچشمهٔ اصلی همهٔ ناهنجاری‌ها در نظام سیاسی عراق است. اکنون دیگر مسلّم شده است که این شیوهٔ تقسیم قدرت و حکومت، شیوه‌یی بحران‌ساز است. این شیوهٔ تقسیم قدرت بر اساس ویژگی‌های قومی و فرقه‌یی و مذهبی، در زمینهٔ تشکیل یک دولت پایدار و کارآمد، تحقق امنیت و ثبات، بازسازی و توسعهٔ اقتصادی کشور و مبارزهٔ مؤثر با فساد، کاملاً ناتوان است. ما در برنامهٔ عمل‌مان خواستار برداشتن گام‌های مشخص در راه تغییر سیستم قومی و فرقه‌یی تقسیم قدرت و حرکت به سوی حکومتی مبتنی بر آرای عموم شهروندان، به دور از هر گونه تبعیض قومی، مذهبی و فرقه‌یی هستیم. هدف ما تحکیم ساختار دموکراتیک فدرالی دولت و ارتقای گفتگو، مشاوره و رویکردهای صبورانه به منظور یافتن راه‌حل برای معضل‌ها و دشواری‌هایی است که یا هنوز حل نشده باقی مانده‌اند، یا در آینده ممکن است پیش بیایند.

تهیه و تنظیم و اجرای قوانین و و سیاست‌های اقتصادی و اقدام‌هایی که در خدمت عدالت اجتماعی و تأمین و تضمین حقوق کارگران و زنان باشد، در صدر اولویت‌های ما قرار دارد.

در ارتباط با مسئلهٔ امنیت و مبارزه با تروریسم، ما طرفدار یک رویکرد همه‌جانبه و یکپارچه و جامع هستیم. حل مسئلهٔ امنیت به‌تنهایی کافی و مؤثر نیست، و برخورد ما با این معضل حتماً باید همراه با اقدام های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مشخص باشد. مورد دیگری که اهمیت ویژه‌یی دارد، نیاز به برداشتن گام‌های مشخص در راه مصالحهٔ ملّی و برطرف کردن تفرقه‌های موجود در بافت اجتماعی عراق است.

در عرصهٔ اقتصادی، ما بر تقویت بخش تولید و فعالیت های تولیدی- به‌خصوص در صنعت و کشاورزی- و ایجاد تنوع در بخش‌های اقتصادی تأکید داریم. در بخش نفت، ما خواستار

ادامه در صفحه ۳

روز جهانی کارگر، نماد مبارزهٔ زحمتکشان جهان برای زندگی بهتر

امسال نیز مثل ۱۲۵ سال گذشته، زحمتکشان جهان در روز جهانی کارگر، ۱۱ اردیبهشت و اوّل ماه مه، برای بزرگداشت این روز، نشان دادن همبستگی خود با یکدیگر، بیان روشن خواست خود برای زندگی عادلانه و شایسته و حفاظت از دستاوردهای خود، و علیه ریاضت و تضییق حقوق بنیادی‌شان، به خیابان‌ها آمدند. در کشور ما ایران، متأسفانه ده‌ها سال است که نه‌فقط بنیادی ترین حقوق کارگران و زحمتکشان در زمینهٔ تأمین معاش و برخورداری از امنیت شغلی و دستمزد و مزایای شایسته و شرایط کاری امن و انسانی زیر پا گذاشته شده است، بلکه همهٔ تلاش‌های آنها برای ایجاد تشکل و همبستگی و فعالیت متحدانه در سازمان‌های صنفی و سندیکایی مستقل نیز به شدیدترین وجهی سرکوب و محدود شده است، و حتّی اجازهٔ برگزاری آزادانهٔ روز جهانی کارگر نیز به زحمتکشان داده نمی‌شود. همان‌طور که در خبرها آمد، امسال نه‌فقط به کارگران ایران اجازهٔ برگزاری راه‌پیمایی و تجمع مستقل داده نشد، بلکه تعدادی از کارگران و فعالان کارگری را که می‌خواستند به ساده‌ترین وجهی مراسم بزرگداشت روز جهانی کارگر را برگزار کنند، دستگیر و به زندان بردند. درست در روزی که کارگران باید بتوانند آزادانه دور یکدیگر جمع شوند و همبستگی خود را به نمایش بگذارند، مخالفان این همبستگی برای خفه کردن صدای کارگران بار دیگر به خشونت متوسل می‌شوند. دردآور است که در این روز، حکومتیان حرف زدند، ولی حرف زدن برای صاحبان روز کارگر ممنوع بود! امّا مبارزهٔ زحمتکشان ایران در نزدیک به صد سال گذشته برای احقاق حقوق‌شان نشان داده است که کارگران و زحمتکشان ایران همواره و در هر شرایطی از تلاش برای به دست آوردن و دفاع از بنیادی‌ترین حقوق خود دست برنداشته‌اند، حتّی اگر به قیمت زندان و شکنجه و مرگ بوده است، و به‌خوبی آگاهند که برای تحقق این هدف، چاره‌یی جز وحدت و تشکیلات ندارند. امسال برادران و خواهران زحمتکشان ایران در دیگر کشورهای جهان، علاوه بر بیان آشکار خواست‌های ویژه و ملّی خود، بر همبستگی خود با دیگر زحمتکشان جهان نیز تأکید کردند، زیرا که مبارزه برای زندگی انسانی را مبارزه‌یی جهانی می‌دانند. هر سرکوبی را در هر جا که باشد، محکوم می‌کنند و هر موفقیتی را در هر جا که باشد، موفقیت خود می‌دانند.

یکی از باشکوه‌ترین مراسم روز جهانی کارگر امسال، در شهرهای کوبا و به‌ویژه هاوانا برگزار شد. زحمتکشان کوبا در هاوانا به خیابان‌ها آمدند تا ضمن حمایت از دولت حزب کمونیست به ریاست رفیق رائول کاسترو، خواستار بهبود کارآمدی و بهره‌وری و نظم اقتصادی کشور بشوند تا حفظ و توسعهٔ دستاوردهای اجتماعی سوسیالیستی خود را تضمین کنند. یولیسس گیارته، دبیرکل فدراسیون کارگران کوبا تنها سخنران راه‌پیمایی و تجمع کارگران بود که پرزیدنت رائول کاسترو نیز در آن شرکت داشت. دبیرکل فدراسیون کارگران کوبا در سخنان خود گفت که حضور توده‌های مردم در راه‌پیمایی روز کارگر، اعلام حمایت صادقانه از دولت، و رساندن این پیام به گوش جهانیان است که مردم کوبا متحدانه از انقلاب خود دفاع می‌کنند. فدراسیون کارگران کوبا از اصلاح های اخیر دولت رائول کاسترو حمایت کرده است.

در ترکیه، دولت آن کشور تجمع مردم در روز جهانی کارگر را در میدان تقسیم قدغن کرده بود و به همین منظور ۳۰ هزار پلیس به خیابان‌ها اعزام کرده بود. مردمی که به‌رغم ممنوعیت دولت برای بزرگداشت روز جهانی کار به خیابان‌های استانبول آمده بودند، با خشونت پلیس روبرو شدند که به سوی آنها گاز اشک آور پرتاب کرد. میدان تقسیم از این لحاظ برای زحمتکشان ترکیه اهمیت نمادین فراوانی دارد که ۳۷ سال پیش در چنین روزی در همین میدان، به سوی راه‌پیمایان روز کارگر آتش گشوده شد که منجر به کشته شدن ۳۴ نفر شد. برگزاری روز جهانی کارگر امسال در ترکیه، فرصت دیگری بود برای زحمتکشان آن کشور که نارضایتی

خود را از وضعیت اقتصادی و سیاسی کشور و دولت حاکم نشان دهند، که متأسفانه پلیسی آن را به خشونت کشید. به گفتهٔ نمایندهٔ سندیکای کارکنان پزشکی، "این فاشیسم است. این [برخورد خشونت‌آمیز] نشان دهندهٔ دلبستگی وسوسه‌آمیز اردوغان به قدرت است و بس."

در روسیه، امسال در حدود صد هزار نفر برای نخستین بار پس از ۲۳ سال در میدان سرخ مسکو جمع شدند تا مراسم بزرگداشت روز جهانی کارگر را برگزار کنند که توسط سندیکاهای کارگری روسیه سازمان دهی شده بود. حزب کمونیست فدراسیون نیز راه‌پیمایی جداگانه دیگری را تدارک دیده بود که هزاران نفر در آن شرکت داشتند و علاوه بر مطرح کردن شعارهایی در مورد مبارزهٔ کارگران برای احقاق حقوق و همبستگی جهانی، نسبت به عملکرد ضعیف دولت نیز اعتراض کردند. در دیگر شهرهای روسیه، از جمله در کراسنویارسک در سیبری نیز تظاهرات و راه‌پیمایی مشابهی برگزار شد.

در جمهوری صربستان، شماری از سندیکاهای کارگری تظاهراتی اعتراضی را در بلگراد برگزار کردند تا نگرانی خود را نسبت به اقدام‌های ریاضتی اعلام شده توسط دولت جدید صربستان اعلام کنند.

در اوکراین، حزب کمونیست آن کشور تظاهراتی را برای روز جهانی کارگر در اسلوویانسک در مقابل ساختمانی که مجسمهٔ لنین بر بالای آن برپا شده است، تدارک دیده بود. حامیان حزب کمونیست پارچه‌نوشت‌هایی در دست داشتند مبنی بر آنکه رئیس‌جمهور کنونی غاصب و قاتل است و باید از آن مقام استعفا دهد.

در فرانسه، مطابق سنّتی دیرینه، زحمتکشان برای اعلام همبستگی طبقاتی خود و علیه اقدام‌های ریاضتی به خیابان‌ها آمدند. در یک تظاهرات در مارسی در جنوب فرانسه، نوشته‌یی دیده می‌شد به این مضمون: "نه به دیکتاتوری بازار".

در یونان، ده‌ها هزار تن در شهر آتن به خیابان‌ها آمدند تا در روز جهانی کارگر صدای اعتراض خود را علیه اقدام‌های ریاضتی دولت و ضربه زدن به دستاوردهای اجتماعی زحمتکشان را بلند کنند.

در جمهوری دومینیکن نیز ده‌ها هزار تن به دعوت سندیکاهای کارگری در شهر دومینگو به خیابان‌ها آمدند تا ضمن بزرگداشت روز جهانی کارگر، خواست خود برای زندگی بهتر و علیه و فقر و نابرابری را اعلام کنند.

تظاهرات مشابهی در کلمبیا و السالوادور و ونزوئلا و شیلی و برزیل نیز برگزار شد که در مواردی به خشونت نیز کشیده شد، از جمله در کلمبیا.

در کوالالامپور، پایتخت مالزی، تظاهرات بزرگی به مناسب روز جهانی کارگر برگزار شد. یکی از عمده‌ترین موضوع‌های روز در مالزی، مسئلهٔ افزایش شدید قیمت‌ها و قطع یارانه‌ها بر موادی مثل شکر است. نارضایتی مردم از این وضعیت اقتصادی، به‌روشنی در تظاهرات کوالالامپور دیده می‌شد.

در لندن، پایتخت انگلستان، ده هزار فعال سندیکایی و کارگری و اجتماعی مراسم روز جهانی کارگر را در میدان ترافالگار برگزار کردند که در آن از دو رهبر برجستهٔ سندیکایی و سیاسی چپگرای آن کشور، تونی بن و باب کرو، که چند هفته پیش درگذشتند، تقدیر شد. حضور بی سابقه فعالان سندیکایی در این تظاهرات با توجه به اینکه روز اول ماه مه در انگلستان تعطیل عمومی نیست، قابل توجه بود. پیام زحمتکشان انگلیسی به دولت آن کشور این بود که "مبارزه برای احقاق حقوق کارگران ادامه دارد."

در اسپانیا نیز تظاهرات و راه‌پیمایی روز جهانی کارگر در شهرهای کشور برگزار شد که سازمان‌های کارگری بزرگ آن کشور، CCOO و UGT، و حزب کمونیست و سازمان جوانان کمونیست اسپانیا از سازمان‌دهندگان آن بودند. در یکی از پارچه‌نوشت‌هایی که در دست راه‌پیمایان بود نوشته شده بود: "بدون اشتغال عادلانه، بازیابی اقتصادی ممکن نیست. یکپارچگی اجتماعی بیشتر برای دموکراسی بیشتر".

ادامه نقدی بر گفتمان کنونی اصلاح طلبان ...

ما در اینجا به‌هیچ‌وجه دفاع از اندیشه‌های مترقی چپ نیست، چرا که موضوع بحث ما نیست، اما نگاهی دوباره به سخنان بالا و توصیفی که از "نظامِ مطلوب خودشان[یعنی چپ‌ها]" ارائه می‌دهد به‌روشنی نشان می‌دهد که وضعیتی که نحله فکری همسو با محمد خاتمی با تنفر از آن یاد می کند دقیقاً همان وضعیتی است که ما در رژیم ولایت فقیه شاهد آنیم. مگر رژیم ولایت فقیه همه چیز به جز خود را ارتجاعی نمی‌داند؟ مگر تفکر ولی فقیه خود را انحصاردارِ تفکر و عمل انقلابی نمی‌داند؟ مگر رژیم ولایت فقیه و کارگزارانش حرکت و نظام مطلوب‌شان را دمکراتیک نمی‌خوانند؟ مگر دمکراسی در بینش ولی فقیه جایی دارد؟ آیا رژیم ولایت فقیه ابزاری به‌جز خشونت می‌شناسد؟ این در واقع رژیم ولایت فقیه بوده است که با زور و سرکوب سعی کرده است که نظر خود را تحمیل کند و دیگران را از صحنه خارج کند. نمونه آن هم خود محمد خاتمی است که نه‌تنها از نامزدیِ دوباره‌اش برای ریاست جمهوری منع شدند، بلکه حتی اجازه خروج از ایران را هم به او نمی‌دهند. اقای خاتمی از یک طرف مباحثی را مطرح می‌کند که از طریق آن‌ها بتواند جریان چپ را منکوب کند، اما در همان حال، به دفاع از حکومتی می‌پردازد که شیوه‌های حکومت‌مداریِ آن بر اساسی بنا نهاده شده است که مورد قبول این طیف فکری نیست. ما با آقای محمد خاتمی هم‌نظر هستیم که تفکر چپ در آن زمان تفکر غالب بود و همچنین اعتقاد داریم این تفکر هنوز هم به رغم فراز و نشیب‌های یکی دو دهه گذشته صاحب نقش اساسی ای در تحولات فکری جامعه ماست، اما به‌نظر می‌رسد که این امر خوشایند ایشان نباشد. به جا خواهد بود اگر در آینده با روشن کردن بیشتر این بحث مشخص کنند که کدام بخش از تفکر چپ به مذاق این نحله فکری خوش نمی‌آید تا مخاطبان با دید روشن‌تری با موضع گیری‌های آتی این طیف روبه‌رو شوند. محمد خاتمی در سخنانش از اینکه نسل جوان و فرهیختگان جامعه از انقلاب رویگردان شوند ابراز نگرانی می‌کند و معتقد است این امر از سوی "قدرت‌هایی که احساس کردند این انقلاب به منافع نامشروع آنها آسیب زده" دامن زده می‌شود. اگر منظور محمد خاتمی از این قدرت‌ها کشورهای سوسیالیستی‌اند که آن‌ها دیگر وجود ندارند، و اگر منظور کشورهای غربی و آمریکا است، باید اذعان کرد که دست بالا پیدا کردن نیروهای اسلامی در مقطع انقلاب و در مرحله‌های نهایی روند انقلاب، بنابر شواهد، حاصل توافقِ همین قدرت‌های غربی و آمریکا بود که برپایهٔ نگرانی‌شان از رشد موقعیت نیروهای چپ در رهبری انقلاب، به‌دست آمد. پس از سرکوب‌های خونین دههٔ شصت، بسط مناسبات علنی و غیرعلنی با این قدرت‌های بزرگ برقرار بوده است و منافع اقتصادی و سیاسی‌شان در طول تمامی این سال‌ها- برخلاف نظر آقای خاتمی- همواره تامین شده است. اما برای اینکه مشخص شود که چه جریانی سعی در تخطئهٔ انقلاب و حرکت‌های میلیونی مردم دارد، ضرورت دارد که ایشان نگاهی به نشریه‌هایی بیندازند که اتفاقاً گردانندگانشان خود را به جریان فکری ایشان نزدیک می‌دانند و بدون ترس و واهمه از دستگیر شدن هر هفته به لجن پراکنی برضد حرکت‌های انقلابی دست می یازند. نشریه معلم‌الحالی همچون مهرنامهٔ محمد قوچانی از آن دست نشریه‌ها بوده است که در مذمتِ حرکت‌های مردمی ید طولایی دارد. نگاهی اجمالی به اعضای کابینهٔ "تدبیر و امید"- که ایشان از آن حمایت کرد- باید بیندازند تا متوجه شوند که آنان در اظهارات علنی و غیرعلنی‌شان به تعریف و تمجید از قدرت‌هایی می‌پردازند که محمد خاتمی مردم را از وسوسه‌های آن‌ها برحذر می‌دارد. محمد خاتمی در قسمتی دیگر از سخنانش دربارهٔ جمهوریت در رژیم ولایت فقیه بحث می‌کند و با اشاره به دیدگاه خمینی در این ارتباط، می‌گوید: "ایشان جداً به جمهوریت اعتقاد داشت، قبل از آنکه این آقایان بگویند که برای ظاهرسازی و گذاشتن در دهان مردم گفتند جمهوری و به آن اعتقاد نداشته‌اند و به امام اهانت کنند و امام را خدای‌نکرده متهم به فریب‌کاری جامعه و تاریخ کنند، قبل از اینها کسانی که پدرخوانده‌های جریان‌های تروریستی ظاهرگرای خشونت گرا هستند، می‌گفتند ما کجا در اسلام جمهوری داریم؟ جمهوری بدعت است! امام فرمودند که بدعت نیست و از همان وقت هم با امام بد شدند. اینها حرف تازه‌ای نیست که امروز ما می‌شنویم؛ اما چون جرأت نمی‌کنند بگویند امام اشتباه می‌کرد، می‌گویند امام اصلاً جمهوریت را قبول نداشت! نخیر؛ جمهوریت جدی بود؛ خیلی خیلی جدی بود؛ بدعت نبود. جمهوریت یک اصل بود و بنده عرض می‌کنم ما به‌عنوان کسانی که دلبسته به این انقلاب و اسلام هستیم با همه وجود از جمهوریت نظام دفاع می‌کنیم؛ با همه لوازمی که جمهوریت دارد. ما انقلابی هستیم؛ مهم نیست دیگران ما را چه می‌نامند. انقلابی که ما می‌گوییم و می‌فهمیم منجر به نظام جمهوری اسلامی شد و امروز هم باید از آن دفاع کنیم." محمد خاتمی به مدت ۸ سال در مسند ریاست جمهوری بود و چهار سال از این دوران همراهی مجلسی را داشت که اکثریت آن را اصلاح طلبان تشکیل می‌دادند. محمد خاتمی در آن زمان سخنانی را با این مضمون ایراد کرد مبنی بر اینکه نقش وی در مسند ریاست جمهوری همانند یک تدارکاتچی است. حتی اگر این سخنان را بیان نمی‌کرد بر همگان آشکار است که حاصل این هشت سال، صرف‌نظر از عملکرد مثبت یا منفی او، فرآیندی نبود که به تقویت جمهوریت "نظام" منجر شود. سوال اصلی این است که: چگونه و با چه ابزارهایی محمد خاتمی این طور مصمم از "جمهوریت نظام" می‌خواهد دفاع کند. محمد خاتمی و طیف وسیعی از نیروهای اصلاح طلب از حسن روحانی حمایت کرده‌اند و می‌کنند. عملکرد تاکنونی دولت روحانی ثابت کرده است که بحث "جمهوریت نظام" در عمل بی معنی و در چارچوب‌های فعلی غیرقابل اجرا است. به‌علاوه، در بین اعضای کابینه افرادی وجود دارند که پیشینه‌های امنیتی و جنایاتشان بر ضد مردم بر همگان آشکار است. در واقع امر کابینه حسن روحانی محصول توافق نیروهای سرکوب‌گر حاکم است که حاکمیت واقعی مردم، یعنی جمهوریت واقعی، خط قرمزشان است. خوش‌بینی و تکیه به نیروهایی که کارنامه مشخصی در رویارویی با خواست‌های مردم دارند، برای نیروهای سیاسی معتقد به حاکمیت مردم امری ناخوشایند و مذموم است. بر بستر چنین فرآیندی، چپ‌ستیزی و توهم‌آفرینی به‌قصد گشایش‌های سیاسی در چارچوب ساختارهایی که ولایت فقیه تعیین‌کننده‌اش باشد بدون شک و تردید هیچ دستاوردی برای جنبش مردمی به‌همراه نخواهد داشت. نحله فکری همسو با محمد خاتمی و مشخصاً شخص ایشان در این میان با ارزیابی اشتباه از ماهیت واقعی نیروهای قدرتمند که ابزارهای سرکوب را تمام و کمال در اختیار دارند کمکی به جنبش مردمی نمی‌کند. توانِ جنبش مردمی را با مماشات، چانه زنی در بالا و توهم‌آفرینی بی‌حاصل، به‌تحلیل نبریم.

ادامه مصاحبه با رفیق سلام..

توسعه و گسترش ظرفیت‌های ملّی برای استخراج مستقیم ثروت نفتی عراق هستیم. ما همچنین بر ضرورت رسیدن به یک اتفاق نظر در مورد ابلاغ رسمی قانون نفت تأکید داریم.

حزب ما یکی از اولویت‌های عمدهٔ خود را بهبود سطح زندگی تهی‌دست‌ترین بخش‌های جامعه از راه انجام مجموعه‌یی از اقدام‌های ضروری می‌داند؛ برخی از این اقدام‌ها عبارتند از: سرمایه‌گذاری اجتماعی بیشتر در امر مسکن، آموزش و بهداشت برای برآورده کردن نیازهای فوری جامعه، و برقراری یک نظام تأمین اجتماعی (رفاه) جامع.

در عرصهٔ حقوق دموکراتیک و آزادی‌های مدنی، یکی از هدف های عمدهٔ ما تأمین و تضمین آزادی تشکل در سندیکاها برای همهٔ کارگران، از جمله کارکنان بخش دولتی، و دور ریختن قانون کار دورهٔ صدام و سرعت بخشیدن به تصویب و ابلاغ یک قانون کار عادلانه.

آیا حزب کمونیست می‌تواند در جامعه و در میان مردم کار کند؟ خبر ترور و کشتن رفیق مهدی مصطفی وادی (ابوشعیب) ما را بسیار متأثر و متأسف کرد. انگیزهٔ این قتل چه بود و عامل آن که بود؟

ترور رفیق مهدی مصطفی در روز ۲۰ آوریل (۳۱ فروردین) ضربهٔ سنگینی بود به حزب ما و رفقای ما در شهر موصل (در استان نینوا). رفیق شهید ما مبارز بسیار فعالی بود و در مقابل همهٔ تهدیدها و خطرها، شجاعانه در کارزار تبلیغاتی به نفع ائتلاف انتخاباتی ما- "ائتلاف دموکراتیک مدنی"- فعالیت می‌کرد. او کمونیست شناخته شده و هنرمند خلاقی بود، و به همین سبب هم هدف سوءقصد گروه های مسلّح تاریک‌اندیش و تروریست قرار گرفت.

شهر موصل جوّ سیاسی محافظه کارانه یی دارد و ناسیونالیست‌های سنّتی و افراطی و گروه‌های سیاسی فرقه‌گرا پایگاه‌های محکمی در آنجا دارند. علاوه بر این، این شهر نسبتاً نزدیک به مرز سوریه است. مناقشهٔ جاری در سوریه و حضور پُررنگ القاعده و " دولت اسلامی عراق و شام" در آنجا موجب حضور گسترده‌تر و فعالیت شدیدتر این گروه‌های افراطی و دیگر گروه های مسلّح مشابه در موصل و حوالی آن شده است. رفیق شهید ما قربانی اعمال جنایتکارانهٔ این عده شد.

سیاست‌های فرهنگی ولی‌فقیه، حمایت دولت و اجرای طرح امنیت اخلاقی

درحالی‌که حسن روحانی خطاب به منتقدانِ حکومتی‌اش اعلام می کند که اهالی فرهنگ گشتِ ارشاد نمی‌خواهند، مردم میهن ما، به‌ویژه در شهرهای بزرگ کشور، سال‌های متمادی ست که اجرای طرح‌هایی واپس‌گرایانه و ضدانسانی ای چون گشت‌های ارشاد، امنیتِ اخلاقی، و ساماندهیِ فضای اجتماعی، را شاهد بوده‌اند. تمامی این طرح ها با خشونت، اهانت، و نقض خشن و بی پروای حقوق دمکراتیک فردی و اجتماعی همراه بوده‌اند. نتیجهٔ اجرای چنین برنامه‌هایی، رشدِ ناهنجاری‌های گوناگون فرهنگی، اخلاقی، و اجتماعی بوده و است. پس از روی کار آمدن دولت حسن روحانی در انتخاباتی مهندسی‌شده، از سوی برخی مشاوران و نزدیکان رئیس جمهور جدید در زمینهٔ "تعدیل" حضورِ گشت‌های امنیت اخلاقی و موردهای مشابه با آن- با هدف و در راستای مهندسیِ خواست های جنبشِ مردمی و کنترل اعتراض‌ها- "قول‌هایی" داده شد.

اما بررغم این به‌اصطلاح "قول و قرارها"، وزارت کشور و نیروی انتظامی و بسیج کماکان در پوشش‌های مختلف این طرح‌های واپس‌گرایانه را ادامه می‌دهند، و با شهروندان، به‌خصوص با زنان و دختران و پسران جوان، برخوردهایی توهین‌آمیز و سرکوبگرانه می‌کنند که نارضایتی‌های بسیاری را میان مردم برانگیخته است. چندی پیش، با حمایت مستقیم و فعال ولی‌فقیه، لایحهٔ حمایت از امر به معروف و نهی از منکر در کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی تدوین گردید، لایحه‌یی که برخی جناح‌ها می‌کوشند آن را به مصوبه‌یی قانونی تبدیل کنند. ایسنا، ۲۲ فروردین ماه، در گزارشی نوشت: "نایب رییس کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی با اشاره به اینکه به دنبال ارائهٔ طرح حمایت از امر به معروف و نهی از منکر هستیم گفت، قطعاً این موضوع را با تصویب مجلس به قانون تبدیل خواهیم کرد و با رایزنی شورای نگهبان به دنبال برطرف کردن برخی نقایص هستیم." درادامه این گزارش افزوده می شود: "این عضو کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی با اشاره به سخنان... رهبری مبنی براین‌که جوانان با جدیت نسبت به مسائل فرهنگی اهتمام داشته باشند گفت، مردم باید از مسئولان مسائل فرهنگی را مطالبه کنند... با احیای امر به معروف و نهی از منکر... دین زنده می‌شود."

توجه‌برانگیز آن که، در طول سال‌های اخیر میلیاردها تومان از درآمد کشور و بخش چشمگیری از بودجه سالیانه کشور زیر عنوان هزینهٔ مسائل فرهنگی و موردهایی چون حمایت از امر به معروف و نهی از منکر حیف و میل می شود و بنیادهای انگلی، موسسه‌های مذهبی و روحانیان حکومتی به‌یغما می‌رود.

درحالی‌که واپس‌گرایان درصددند تا بر طرح ضدانسانی حمایت از امر به معروف و نهی از منکر جامه قانون بپوشانند، پاسدار رادان، جانشین فرمانده نیروی انتظامی و یکی از مدافعان سینه چاک طرح امنیت اخلاقی و گشت‌های ارشاد، درخصوص نقش نیروی انتظامی در سرکوب مردم در سال ۸۸ و خیزش مردمی برضد کودتای انتخاباتی ولی‌فقیه – سپاه– احمدی‌نژاد، اعلام کرد: "هیچ زمان از عملکرد خودم در فتنه ۸۸ پشیمان نیستم و اگر بازهم باشم و بازهم فتنه‌ای باشد دوباره برخورد قاطع می‌کنم... من برای حمایت از ولی زمان... این کارها را انجام دادم" [روزنامه شرق، ۲۵ فروردین ماه ۱۳۹۳]. پیش از او فرمانده نیروی انتظامی نیز باتاکید بر ادامهٔ کار گشت‌های مختلف در سطح شهرها و "برخورد قاطع" با مردم و هرگونه حرکت اعتراضی، یادآوری کرده بود که، نیروی انتظامی وظایف ذاتی و دایمی در طرح امنیت اخلاقی دارد. این طرح [امنیت اخلاقی و گشت‌های مختلف ازجمله گشت ارشاد] به‌صورت مستمر در کشور اجرا می‌شود. پاسدار احمدی مقدم، بنا به گزارش روزنامه شرق، ۱۸ فروردین‌ماه، اعلام کرد: "با ایجاد یک حماسه سیاسی [بخوان: انتخاباتِ مهندسی‌شده] و برداشتن گام های اولیه برای تحقق حماسهٔ اقتصادی [بخوان: اجرای فاز دوم حذفِ یارانه‌ها و مذاکره با غرب] نیروی انتظامی توانسته با نمو شایسته‌ای در تامین نظم و امنیت نقش داشته باشند... اقدامات خوبی در سال ۹۲ در طرح امنیت اخلاقی انجام شده است... برخی اقدامات هم‌چون ساماندهی دریا در تابستان در دست بررسی است... طرح امنیت اخلاقی [و گشت‌های بسیج و نیروی انتظامی در سطح شهرها] موسمی نیست. این طرح ماموریت ذاتی ناجا [نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران] است."

به‌این ترتیب، طرح واپس‌مانده و قرون وسطایی امنیت اخلاقی و گشت های ارشاد ادامه خواهند داشت و از این رهگذر بازهم حقوق دمکراتیک فردی و اجتماعی مردم بیش از پیش نقض و پایمال می‌گردد. تعطیلی کامل و همیشگی چنین طرح های ضدمردمی در زمره خواست‌های جنبش مردمی است!

یارانه‌های نقدی، میزان دستمزد کارگران و مانورهای وزارت کار

در گرماگرم ثبت نام برای دریافت یارانه نقدی و هیاهوی تبلیغاتی هدفمند پیرامون ضرورت انصراف از دریافت یارانه نقدی، گزارش‌های متعددی در رسانه‌ها و خبرگزاری‌های وابسته به رژیم درخصوص سطح دستمزد کارگران و زحمتکشان به‌نقل از مسئولان وزارت کار، تعاون و رفاه اجتماعی انتشار یافت.

خبرگزاری مهر، ۱۶ فروردین‌ماه، گزارش‌داد: "حداقل حقوق امسال کارگران ۷۲۴ هزار تومان شد. ۵ افزایش جدید فیش‌های حقوقی، از پایان فروردین ماه جاری افزایش‌های جدید حقوقی برای مشمولان قانون کار اعمال و به‌حق مسکن ماهیانه هر کارگر ۱۰ هزار تومان، بن نقدی ۳۰ هزار تومان، حق سنوات ۶هزارتومان... افزوده خواهد شد."

پیش از این، معاون وزیر کار به‌همراه وزیر اقتصاد و معاون رئیس کل بانک مرکزی جمهوری اسلامی، اعلام کرده بود که، مطابق برنامه دولت امسال سطح دستمزد کارگران مشمول قانون کار افزایش قابل توجه داشته و علاوه بر مصوبه شورای عالی کار درخصوص حداقل دستمزدها، مزایای جانبی‌ای مانند حق مسکن، بن کارگری و حق اولاد و غیره افزایش داشته و این امر سبب درآمد بیشتر خانوارهای کارگری است!

چنین مانورهای فریبکارانه‌ای نمی‌تواند واقعیت زندگی میلیون‌ها تن از زحمتکشان میهن ما را کتمان و پنهان سازد. این را نیز باید بیفزاییم که، مانور حساب‌شده روی افزایش ناچیز مزایایی چون حق مسکن و بن نقدی ازآن‌روی صورت می‌گیرد که پس از مصوبه شورای عالی کار و تعیین حداقل دستمزدها برای سال جاری، نارضایتی‌ای بسیار ژرف درمیان طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان پدید آمده است و رژیم نگران رشد و گسترش اعتراض های کارگری است، اعتراض‌هایی که درپیوند با اجرای فاز دوُم هدفمندی یارانه‌ها، می‌تواند به طورِجدی رژیم

ادامه حل مسئله فلسطین ...

آیا اسرائیل خواستار صلح است؟

پس از پذیرش و تصویب توافقنامه‌های سازمان ملل از سوی رهبران ملت فلسطین، در هفته گذشته اسراییل به تلافی این اقدام و به قصد گوشمالی دادن به فلسطین، با تحریم‌هایی سخت و بیدادگرانه، دست به حمله زد.

یک مقام مسئول اسراییلی گفت که برای پرداخت بدهی از پول مالیات جمع شده فلسطینی‌ها به‌وسیلهٔ اسراییل استفاده خواهد شد، و دیگر اینکه دسترسی فلسطینی‌ها را به پس‌اندازهایشان در بانک‌های اسراییل محدود خواهد شد.

این مقام گمنام نموداری از چگونگی و تأثیر تحریم، با توجه به اینکه اسراییل مبلغی در حدود ۵۹,۵ میلیون پاوند که برابر است با دو سوم بودجه مالی دولت فلسطین، حق مالیات بابت محصولاتی که عازم فلسطین‌اند دریافت می‌کند، ارائه نداد.

تحریم‌های اسراییل همچنین انصراف از طرح استخراج و بهره‌برداری گاز زیر دریا در نزدیکی کرانه‌های نوار غزه را شامل می‌شود.

با وجود این، یاسر عبدربو، مقام ارشد فلسطینی، گفت که فلسطین در برابر زورگویی غیرقانونی سر فرود نخواهد آورد. او اظهار داشت: "این تحریم‌ها ما را نمی‌هراساند. این تحریم‌ها نشانگر این است که اسراییل یک دولت اشغالگر نژادپرستی است که به سلاح تنبیه جمعی شامل توسعه شهرک‌های یهودی‌نشین و انکار و نپذیرفتن ابتدایی‌ترین حقوق ما در مقام یک خلق دست یازیده است." هفته گذشته بان کی مون، رییس سازمان ملل، درخواست دولت فلسطین برای پیوستن به اجرای پیمان‌نامه و مصوبات سازمان ملل را پذیرفت. کشور سویس اعلام کرد که اکنون فلسطین می‌تواند به پیمان‌نامه ژنو، که شرایط بین‌المللی جنگ و اشغال و پیامدهای آن‌ها را تعیین می‌کند بپیوندد. اسرائیل در رابطه با فلسطین، با مقررات این پیمان‌نامه که اشغال استعماری سرزمین های دیگر را منع می‌کند مخالفت می‌کند و مدعی است که این مقررات نباید در مورد فلسطین به‌کار برده شوند، زیرا همه دنیا آن را به شکل یک دولت مستقل نمی‌شناسند.

اعضای مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۱۲ میلادی با ۱۳۸رای در مقابل ۹ رای، به عضویت فلسطین در این مجمع به عنوان یک دولت قانونی ناظر اقدام کرد. رای‌های مخالف از کشورهای اسرائیل، ایالات متحده، کانادا، جمهوری چک، جزایر مارشال، ماکرونیزیا، ناروا‌وو، پاناما، و پالائو بود.

از سوی دیگر، وزیر دست راستی اقتصاد اسرائیل، نافتالی بِنِت، تهدید کرده است که اگر این دولت برای آزادی فلسطینی‌های زندانی اقدام کند حزب خود را که "حزب خانه یهود" نام دارد از دولت ائتلافی بیرون خواهد کشید. او همچنین الحاق شهرک‌های یهودی‌نشین غیرقانونی در منطقه‌های اشغال شده کرانه غربی رود اردن را به اسرائیل خواستار شد و گفت که، گفتگوهای صلح به بن‌بست رسیده‌اند. تزیپی لیونی، سرپرست گروه اسراییل در گفتگوهای صلح، در این مورد گفت: "رفتار آقای بنت به رفتار یک "کودک تحریک‌انگیز" شباهت دارد." او در ادامه گفت: "اگر قصد داری به یک حماقت کامل برسی، به همین ترتیب ادامه بده تا دیگر نتوانیم به سازشی (با فلسطینی‌ها) برسیم و همه دستاوردها را نیز تباه سازیم."

نیروهای مترقی فلسطینی معتقدند که توافقی که بین سازمان آزادی‌بخش فلستین و حماس در هفته گذشته در غزه امضاء شد در واقع آغاز اجرایی کردن معاهدهٔ قاهره در سال ۱۳۹۰ و قرارهای پس از آن در دوحه بود، تا اینکه بتوان آن را به معنای دستیابی به توافق ها و دستآوردهای نوین دانست. آن‌ها مطرح می کنند که شرایط موجود باعث شد که این دو جریان سیاسی عمده فلسطینی به برداشتن چنین گامی وادار گردند.

رفیق دکتر عقل تقز، رهبر "شورای صلح فلسطین" و از رهبران "شورای جهانی صلح"، در این رابطه اظهار داشت: پس از تغییر رژیم در مصر، حماس در موقعیت بسیار دشواری قرار گرفت. از دست دادن قدرت اخوان‌المسلمین در مصر، به تنش در مناسبات حماس و مصر دامن زد؛ اخوان‌المسلمین یک گروه تروریستی اعلام شد، حماس به دخالت در امور مصر به‌ویژه در صحرای سینا و یاری‌رسانی به فعالیت‌های تروریستی در مصر متهم گردید. دسترسی غزه به دنیای خارج پس از تخریب تونل‌ها بسیار محدود شد. به‌علاوه، فشار از سوی دیگر کشورهای خلیج فارس بر قطر برای پایان دادن به کمک هایش به اخوان‌المسلمین و کم شدن نقش قطر در منطقه به خصوص در سوریه (شکست طرح تغییر رژیم)، عامل‌های دیگری در به وجود آمدن شرایط موجودند. بدین ترتیب، حماس خود را در موقعیت بسیار دشواری یافت که تنها راه خروج رویکرد به "درون" و آشتی ملی با امکانِ بهبود موقعیت در شرایط داخلی فلسطین از طریق ایفای نقش سیاسی بود.

در سوی دیگر، الفتح و محمود عباس قرار دارند که پس از ۲۰ سال مذاکره با اسرائیل، هیچ دستاوردی برای فلسطین نداشته‌اند، اما اسرائیل در این مدت به ساختن شهرک‌ها ادامه داده است، به‌رسمیت شناخته شدن اسراییل در مقام کشوری یهودی را خواستار بوده است، و از پذیرش قطعنامه‌های سازمان ملل به‌ویژه در مورد مرزهای ۱۹۶۷ و مسئلهٔ بازگشتِ مهاجران فلسطینی از خارج به وطن در حکم عنصری پایه‌ای برای حل مسئلهٔ اسرائیل- فلسطین، امتناع ورزیده است. علاوه بر آن، اختلاف‌های داخلی درسازمان الفتح میان عباس و محمود دهلان بی‌تأثیر نبوده‌اند. اگر ادعای اسرائیل را که می‌گوید محمود عباس نمایندگی همه فلسطینی‌ها را در مذاکرات ندارد پذیرفتنی باشد، در واقع اشاره‌یی به همین اختلاف‌ها است.

اسرائیل و ایالات متحده اعلام کرده‌اند که این توافق تغییری در سیاست‌های‌شان نخواهد داشت در حالی که اسرائیل با مسدود کردن راه‌های انتقال پول فلسطینی‌ها به بانک‌ها، گام نخست برای تنبیه تشکیلات خودگردان فلسطین را برداشته است و از محمود عباس خواسته است تا میان اتحاد با حماس و "صلح" یکی را انتخاب کند. ایالات متحده نیز اعلام کرد که این توافق کمکی به "روند صلح" نخواهد کرد.

ما بر این باوریم که، تا این لحظه تغییر چشمگیری در موضع ایالات متحده در خاورمیانه- با وجود دشواری‌هایی که در پیاده کردن برنامه‌های‌شان در این منطقه دارند- روی نداده است. ما اعتقاد داریم که دلیل شکست این روند، پشتیبانی ایالات متحده از اسرائیل و بی‌طرف نبودنِ آن در این فرایند است.

اوضاع در خاورمیانه، بررغم حرکت مصر به سمت روسیه، بهبود روابط عراق با ایران، و شرایط سوریه، هنوز با ثبات نیست و نمی‌توان گفت تغییری در توازن نیروها صورت گرفته است.

وحدت و یکپارچگی دوبارهٔ فلسطینی‌ها، به جنبش فلسطین کمک خواهد کرد، و ممکن است با حضور رهبری‌ای یکپارچه در گردهمایی‌های بین‌المللی، اثری مثبت داشته باشد. اما برای دستیابی به راه حلی اساسی، جامعه بین‌المللی باید با نقشی بسیار فعال اسرائیل را به اجرای قوانین بین‌المللی و قطعنامه‌های سازمان ملل و راه حل [وجود]دو کشور[اسرائیل و فلسطین] وادار کند. نقش سازمان آزادیبخش فلسطین به موضع و نقش حماس در سازمان- در صورت مشارکت در ترکیب آن- و نیز نتایج انتخابات و برآیند نیروها بستگی دارد، چنانکه در کاهش نقش "ساف" به نفع تشکیلات خودگردان فلسطین مشاهده کردیم. آیا حماس در دولت سهیم خواهد شد و یا فقط در ترکیب ساف وارد خواهد شد و نقش اپوزیسیون را بازی خواهد کرد؟

بخاطر تجربه منفی گذشته، فلسطینی‌ها نسبت به موفقیت این توافق چندان خوشبین نیستند. اکثر تحلیلگران سیاسی بر این باورند که تشکیل دولتی از تکنوکرات‌ها و یا شخصیت‌های بی‌طرف امکان‌پذیر است، اما باید گفت که هنوز مسئله‌هایی جدی در سازمان "ساف" همچون انتخابات شورای ملی فلسطین، نیروهای انتظامی به‌ویژه در غزه، قانون انتخابات و جز این‌ها وجود دارند که باید به آن توجه شود.

حل مسئله فلسطین: واقعیت و یا "سراب"

در رابطه با آشتی دولت خودگردان فلسطین و "حماس"

در ماه‌های گذشته و از ابتدای سال جاری مسیحی (۲۰۱۴) تحول‌های مهمی در خاورمیانه در رابطه با مسئله فلسطین در جریان است که نیروهای سیاسی ترقی نمی‌توانند در تحلیل‌هایشان آن‌ها را از نظر دور بدارند. در رابطه با اینکه عامل محرکه و شکل‌دهندهٔ این تحول‌ها چه نیروها و محفل‌هایی هستند نقطه نظرهای متفاوت و گاه متضادی مطرح می‌شود. آنچه که بی‌تردید در رابطه با آن می‌توان هم نظر بود این است که دولت ایالات متحده و متحدان آن، در راستای پیشبرد طرح "خاورمیانه نوین" و تضمین هژمونی مطلق امپریالیسم بر منابع سرشار و بازارهای دست نخورده این منطقه، مصمم‌اند و هدفمندانه عمل می‌کنند.

در ابتدای آوریل (هفته دوم فروردین‌ماه جاری) دولت خودگردان فلسطین تصمیم خود برای پیوستن به ۱۵ ساختار جنبی سازمان ملل در مقام یک کشور مستقل را به مرحله اجرا گذاشت که از سوی اسرائیل با واکنش منفی شدیدی روبه‌رو شد. ایالات متحده نیز در رابطه با چنین اقدام یک جانبه از سوی دولت خودگردان فلسطین اظهار ناخشنودی کرده بود. به دنبال این اقدام، دولت خودگردان در تاریخ ۳ اردیبهشت‌ماه (۲۳ آوریل) اعلام کرد که با جنبش اسلامی فلسطین("حماس")، برای اتحاد و آشتی ملی به توافق رسیده است، و اینکه در آینده نزدیک انتخابات سراسری در فلسطین برای برپایی دولتی واحد و فراگیر برای کرانه‌غربی و نوارغزه برگزار خواهد شد. این مسئله با توجه به اینکه جنبش حماس– به دلیل نزدیکی‌اش با اخوان‌المسلمین و به دنبال تحول‌های سیاسی یک ساله اخیر در مصر و سرنگونی متحد آن، دولت محمد مُرسی– زیر فشار بوده است، چشمگیر است و می‌تواند دربر دارندهٔ این پیام باشد که نوعی آرایش جدیدِ نیرو در خاورمیانه در جریان است. در همین راستا باید توجه کرد که "جبرئیل رجوب"، از مهم‌ترین رهبران "ساف" و دولت خودگردان فلسطین، در نیمه اول بهمن ماه از تهران دیدار کرد و با مقام‌های رسمی رژیم به مذاکره نشست. این حقیقت که "ساف" برای نزدیک به سه دهه مورد حمله و بی‌توجهیِ رژیم ولایی در تهران بود– یعنی رژیمی که کلاً سیاست حل مسئله فلسطین از طریق مذاکره را رد می‌کرد و خصومت آشکارش را در رابطه با راهکرد برپاییِ یک کشور فلسینی مستقل در همسایگی اسرائیل اعلام کرده بود– نمی‌توانست از سوی تحلیلگران تغییری استراتژیک در سیاست رژیم در رابطه با مسئله فلسطین تلقی نشود. پس از سفر رجوب سران سازمان "جهاد اسلامی" و دیگرنیروهای فلسطینی به تهران مسافرت کردند تا در جریان سیاست جدید خارجی ایران در مورد فلسطین قرار بگیرند.

شورای مرکزی سازمان آزادیبخش فلسطین ("ساف" (در بیانیه یی، ۹ اردیبهشت‌ماه، اعلام کرد که در بیست‌وششمین اجلاس آن که در روزهای ۶ و ۷ اردیبهشت‌ماه (۲۶ و ۲۷ آوریل) برگزار شد، مسئله زندانیان سیاسی ، پایان انشقاق در جنبش مردم فلطسین و تصمیم رئیس دولت خودگردان فلسطین، پرزیدنت محمود عباس، مبنی بر امضای موافقتنامه با جنبش اسلامی "حماس"، به تصویب رسیده است. بر طبق این اطلاعیه، سازمان آزادیبخش فلسطین، شورای مرکزی "ساف"، در نظر دارد که با توسل به مجمع عمومی سازمان ملل و شورای امنیت مسئله محکومیت بین‌المللی فعالیت‌های شهرک سازی در منطقه های

اشغالی به‌وسیلهٔ دولت اسرائیل، و کوشش برای تبدیل یکپارچه بیت‌المقدس به شهری تماماً یهودی، حمله به کلیساها و مسجدها و به‌ویژه مسجدالاقصی را مطرح و به پیش ببرد. شورای مرکزی "ساف" همچنین خواهان محکوم کردن اقدام‌های دولت اسرائیل از سوی همه کشورهای عضو سازمان ملل و اعمال تحریم و بایکوت بر ضد سازمان‌ها و کمپانی‌هایی شد که در سیاست شهرک سازی و تجاوز به فلسطین دخالت دارند. شورای مرکزی "ساف" از تمامی کشورهایی که حق مردم فلسطین را به‌رسمیت شناخته‌اند و از تصمیم دولت خودگردان فلسطینی به پایان دادن به انشقاق همراه با برپایی ساختاری مستقر در غزه حمایت کرده اند، تشکر کرد.

بیانیه "ساف" حقوق کامل کشور فلسطین و به‌ویژه حق استقلال، حاکمیت ملی، نمایندگی کامل در سازمان‌های بین‌المللی و الحاق به کنوانسیون ها و منشور بین‌المللی را مورد تاکید و تصریح قرار داد. بیانیه شورای مرکزی فلسطین همچنین اذعان دارد که، دولت فلسطین در اشغال نظامی است و حق دارد برای تغییر این وضعیت مبارزه کند.

بیانیه تصریح می کند که، شورای مرکزی "ساف" در برابر نیروهای بین‌المللی و به‌ویژه روسیه، جمهوری خلق چین، اتحادیه اروپا، سازمان ملل متحد، کشورهای گروه "بریکس"، و بسیاری از کشورها در جهان که از سیاست آشتیِ ملی در فلسطین استقبال کرده‌اند، ادای احترام می‌کند.

تصمیم‌های "ساف" و دولت خودگردان، با توجه به اینکه دولت تجاوزگر اسرائیل اساساً با همه این تصمیم‌ها مخالف است و همچنین موضع عملی دولت ایالات متحده که اصولاً از هیچ تحولی مگر اینکه مورد توافق افراط گرایان ارتجاعی حاکم در اسرائیل باشد، حمایت نمی کند، نمایشگر رویکرد جدیدی در منطقه است.

ادامه در صفحه ۱۷

ادامه رویدادهای ایران ...

ولایت‌فقیه را به چالش بطلبد. به‌همین دلیل، وزارت کار و رسانه‌های وابسته به حکومت، تبلیغات پُرسروصدایی دربارهٔ افزایش سطح درآمد کارگران به راه انداخته‌اند.

باید تاکید کرد که، برخلاف عوام‌فریبی عنصرهایی چون علی ربیعی– وزیرکار– و هیاهوی تبلیغاتی پوچ و ساختگی، حتی با اندک افزایشی در میزان حق مسکن، حق اولاد، بن کارگری و از این قبیل مزایا– که درجای خود برای کارگران با اهمیت است– هنوز و به‌نحو کاملاً روشن سطح درآمد کارگران از نرخ واقعی تورم فاصله دارد و پایین‌تر از آن است. به علاوه، خواست افزایش دستمزدها مطابق نرخ واقعی تورم، مطالبهٔ فوری و جدی کارگران و زحمتکشان است. این خواست با افزایش مزایایی مانند حق مسکن، که حق بدیهی و غیرقابل چشم‌پوشی به‌شمار می‌آید، تفاوت دارد و یکسان نیست. کارگران ایران خواهان افزایش دستمزدها با حضور نمایندگان واقعی خودند، و این افزایش، دستمزد ماهیانه آنان را– و نه مزایای جنبی را– باید دربرگیرد. مطابق تمامی مقاوله‌نامه‌های معتبر و نیز منشور جهانی حقوق سندیکایی، افزایش دستمزدها و افزایش مزایا دو چیز متفاوتند. بنابراین، با مانوری عوام‌فریبانه پیرامون افزایش اندک حق مسکن و نظایر آن نمی توان طبقه کارگر، فعالان سندیکایی، و به‌طورِکلی جنبش سندیکایی موجود کارگران را فریب داد و گمراه کرد. برای درک درست بودنِ این نظر، توجه به موضع‌گیری وزیر کار لازم و مفید است. ربیعی اعلام کرده بود که، یارانه کارگران قطع نخواهد شد. خبرگزاری مهر، ۱۸فروردین‌ماه، نوشت: "مشاور عالی مجمع نمایندگان کارگران ایران اظهار داشت، وزیر کار به نمایندگان کارگری اعلام کرد به کارگران بگوییم یارانه آنها در فاز دوُم هدفمندی قطع نخواهد شد."

اگر سطح درآمد کارگران، آن‌چنان که رژیم و دولت مدعی‌اند، بالارفته و افزایش داشته است، چرا وزیر کار نگران و شتابان "قول" بی پشتوانه ای درخصوص یارانه نقدی به کارگران می‌دهد؟

مبارزه برای افزایش دستمزدها مطابق نرخ واقعی تورم، در حکم خواستی فوری، در اولویت جنبش کارگری و سندیکایی میهن ما قرار دارد. این مبارزه درعین‌حال در پیوند با مخالفت گسترده با برنامه‌های اقتصادی– اجتماعی رژیم ولایت‌فقیه قرار داشته و دارد!

مقررات‌زدایی برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی

همزمان با اجرای فاز دوُم آزادسازیِ اقتصادی (هدفمندی یارانه ها) و افزایش قیمت بنزین و گازوئیل، مسئولان ارشد رژیم ولایت فقیه در راستای احیای مناسبات با امپریالیسم، برنامه ضدملی مقررات‌زدایی برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی را آغاز کردند.

با سفر هیئت بلندپایه رژیم ولایت‌فقیه به ایالات متحده در فروردین ماه سال جاری و دیدارهای متعدد این هیئت با مقام‌ها و مسئولان صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و مدیران خزانه‌داری آمریکا، وزارت صنعت، معدن و تجارت به‌طورِرسمی اعلام کرد که، زمینه‌های لازم برای اجرای برنامه مقررات‌زدایی به‌موازات اجرای فاز دوم هدفمندی یارانه‌ها تدوین و به‌مورد اجرا گذاشته می‌شود. خبرگزاری مهر، ۲۴ فروردین‌ماه، در گزارشی یادآوری کرد: "مقررات‌زدایی جایگزین یارانه صادرات در فاز دوُم هدفمندی، خیز ایران برای الحاق به سازمان تجارت جهانی (دبلیو – تی – او). معاون وزیر صنعت، معدن و تجارت با بیان اینکه مقررات‌زدایی جایگزین پرداخت یارانه نقدی در اجرای فاز دوُم قانون هدفمندی یارانه‌ها شده است، گفت، با کاهش سطح عمومی تعرفه‌ها در سال جاری، دولت درحال زمینه‌سازی برای الحاق ایران به سازمان جهانی تجارت است. مقررات‌زدایی [مقررات زدایی عبارت است از: حذف تمامی قوانینی که به‌سود تقویت بنیه تولیدی و اقتصادملی و حمایت از تولید داخلی و حقوق کارگران است و جایگزین کردنِ آن با اهدای امتیازات و معافیت‌های گوناگون به سرمایه مالی و انحصارهای فراملی برای سرمایه‌گذاری و صدور کالا به کشور و استفاده از نیروی کار ارزان و مطیع] مهمترین اقدامی است که وزارت صنعت، معدن و تجارت درسال ۹۳... انجام خواهد داد... متوسط تعرفه‌ها در بخش‌های مختلف در سال جاری کاهش یافته و هدف دولت این است که راه را برای پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی هموار کند. امسال نیز این روند ادامه یافته و سطح عمومی تعرفه‌ها کاهش یافته است." به‌عبارت دقیق تر، بخش دیگری از برنامه آزادسازی اقتصادی به موازات حذفِ یارانه ها، خصوصی‌سازی، ایجاد منطقه‌های آزاد تجاری، آزادسازی قیمت‌ها تدوین و درحال پیاده شدن است. نتیجه این برنامه، همان گونه که تجربه دیگر کشورها نشان می‌دهد، نابودیِ تولید ملی، فروپاشیِ اقتصاد ملی، وابستگی بیشتر به امپریالیسم، و رشد فقر و نابرابری اجتماعی خواهد بود.

اجرای برنامه‌های دیکته‌شده ازسوی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تاکنون در کشور ما اثرهای ویرانگر بسیاری بر جای نهاده است. مطابق آخرین گزارش صندوق بین‌المللی پول، به‌نقل از روزنامه اعتماد، ۲۴ فروردین‌ماه، تولید ناخالص داخلی ایران درسال ۲۰۱۲ میلادی [همزمان با آغاز اجرای حذف یارانه‌ها و جراحی بزرگ اقتصادی] کاهش داشته است، و در مقابل، بدهی‌های دولت ۲۰ درصد افزایش داشته‌اند. به‌علاوه، روزنامه شرق، ۱۹ فروردین‌ماه، گزارش داد: "در سال‌های ۸۸ تا ۹۲ تعداد بنگاه‌های اقتصادی مشکل‌دار کشور ۷۵۰ درصد افزایش یافته است. این به آن معناست که در کنار تمام مشکلات تاریخی و مزمن اقتصاد ایران موارد جدیدی پدیدار شده است که باید دید آن مشکلات چیست. براساس گزارش بانک مرکزی در فاصله سال‌های ۸۴ تا ۹۱ رقم خروج سرمایه از کشور ۵۰ برابر شده است... سالانه ۱۵۰ هزار میلیارد دلار سرمایه نیروی انسانی از کشور خارج شده است... کسری بودجه خانوار ایرانی طی سال [های] ۸۵ تا ۹۰ حدود ۵ و ۴ دهم برابر افزایش یافته است... ۳۲ درصد جمعیت سوءِ تغذیه دارند. با گسترش بی‌سابقه فقر عمومی مواجهیم."

حال پرسش کلیدی و اصلی این است که: باوجود چنین اوضاع وخیمی، مقررات‌زدایی، حذفِ یارانه‌ها، و ناتوانیِ تولیدملی در رقابت با محصولات خارجی در اثرِ حذفِ یارانه‌ها، چه برسر اقتصاد ملی و زندگی مردم خواهدآمد؟ آیا این برنامه‌ها، به‌ویژه هدفمندی یارانه‌ها و مقررات زدایی، سببِ تسلطِ کاملِ سرمایه خارجیِ درپیوند با کلان سرمایه‌داران بر مقررات کشور، و در نتیجهٔ آن، فقر و تیره بختیِ همگانی نیست؟

ادامه منشور زن ستیزی ...

"ولی فقیه" و سیاست‌های او زدند. زنان، در جنبشِ مردمی سال ۱۳۷۶، با حضوری گسترده، و این بار سازمان‌دهی‌شده‌تر، عرصهٔ سیاسی را بر حکومت تنگ کردند و همگام با دیگر نیروهای مترقی و خواهانِ تغییر، پایه‌های رژیم حاکم را به‌لرزه درآوردند.

رژیم که حضورِ اجتماعیِ قانون‌مندِ زنان آگاه و سازمان دهی شده را خطری جدی برای خود می‌بیند، تلاش دارد تا با تحمیلِ قوانین فقهی و ارتجاعی، آنان را محدود کند و از تحرک و تلاش برای دست یافتن به حقوق انسانی و قانونی‌شان مانع شود. سخنان خامنه‌ای نیز تلاش دیگری در راستای خانه‌نشین کردنِ زنان و ممانعت از حضور آنان در عرصه های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی است تا به این وسیله از سازمان یافتن و فعالیت آنان جلوگیری شود و از این راه به جنبش اعتراضی و حق‌طلبانهٔ مردم ضربه وارد شود. تلاش سران رژیم اما در نهایت عبث خواهد بود، چرا که زنان میهن‌مان همواره، حتی در بدترین شرایط سیاسی و اجتماعی، در عرصهٔ مبارزه حضوری فعال داشته‌اند و آگاهانه و قهرمانانه در راهِ دست‌یابی به خواست‌های به‌حق و قانونی‌شان مبارزه کرده‌اند و در آینده نیز به مبارزه ادامه خواهند داد. مبارزهٔ زنان ایران، همچون همیشه، با مبارزهٔ دیگر نیروهای مردمی و مترقی– و در مقام یکی از اصلی ترین و اثرگذارترین جنبش‌های کشور– در پیوند باقی خواهد ماند.

جنبش مردمی میهن‌مان، برای برون‌رفت از جهنمِ رژیمِ ترور و خفقان و مبارزه با قوانین ارتجاعی و قرون‌وسطایی‌اش، و در مبارزه یی مشترک همراه با دیگر گردان‌های مبارز به‌منظورِ طردِ رژیم ولایت فقیه و استقرار جایگزینی دموکراتیک، سکولار، ترقی‌خواه و صلح‌جو، به شرکت فعال زنان در این مبارزه نیاز دارد. زنان میهن‌مان در این مبارزه، ابتکارِ تدوین شعارهای مناسب، و رهبریِ مرحله‌های مختلف آن، به‌حق در صف های مقدم جای دارند.

ادامه بیانیه کمیته مرکزی حزب...

برای راهپیمایی اول ماه مه و یورش امروز مزدوران دستگاه های امنیتی، نشان داد که رژیم "ولایت فقیه" به هیچ روی پذیرنده جاری شدن مقاوله نامه های جهانی نیست و شعارهای پس از انتخابات خرداد ۹۲در رابطه با حاکم شدن "اعتدال"، "تدبیر" و "امید" در واقع برای گول زدن افکار عمومی بوده است. روحانی و هواداران "دولت تدبیر و امید" که سنگ آزادی اجتماعی را به سینه می زنند به هیچ وجه نمی توانند از مسئولیت خود در قبال وقوع این سرکوب های حساب شده شانه خالی نمایند و آنرا به حساب نیروهای "تندرو" برای ایجاد تشنج و چالش در مقابل دولت و یا رئیس جمهور بگذارند.

رهبران و فعالان سندیکای کارگران شرکت واحد امروز در حالی دستگیر شدند که مشغول پخش کردن شیرینی، به مناسبت روز کارگر، این عید بزرگ زحمتکشان جهان، بین همکاران خود بودند و هیچ بهانه ای برای توجیه دستگیری آن ها وجود نداشت. گناه آن ها در حقیقت این است با وجود همه تضییقات اعمال شده از سوی رژیم اعلام کرده اند که به "رسمیت شناختن و رعایت حقوق سندیکایی همچون، تجمع، راه پیمایی، اعتصاب، گردهم آیی و دیگر اشکال اعتراضی و پایان بخشیدن به هر نوع سرکوب فعالان حقوق کارگری توسط دستگاه های رنگارنگ مختلف اطلاعاتی و امنیتی" هستند و "آزادی همه کارگران زندانی مدافع حقوق کارگری و اعاده همه ی حقوق پایمال شده ی آنان " را خواستارند.

حزب توده ایران یورش نیروهای امنیتی رژیم ولایی و دستگیری فعالان سندیکایی را شدیدا محکوم می کند. ما معتقدیم که دستگیری فعالان کارگری که دو هفته پس از ضرب و شتم بی رحمانه زندانیان بند ۳۵۰ اوین صورت می گیرد، حرکت های حساب شده دیکتاتوری حاکم برای جلوگیری از رشد و گسترش مبارزه نیروهای اجتماعی در دفاع از حقوق اجتماع، اقتصادی و سیاسی شان است. ایجاد سندیکاها و اتحادیه های مستقل، یکی از آزادی ها و حقوق دموکراتیک بنیادین است و تجربه جهانی به همراه تاریخ معاصر میهن ما به وضوح نشان می دهد که این نهادهای مردمی به نوبه خود به عنوان مهمترین گردان های رزمنده در راه تعمیق و دفاع از آزادی و دموکراسی و گسترش عدالت اجتماعی در هر جامعه ای عمل می نمایند.

حزب توده ایران بار دیگر همه نیروهای مترقی، دموکرات و میهن دوست را به دفاع قاطعانه و متحد از جنبش کارگری کشورمان فرا می خواند. ما معتقدیم که در شرایط کنونی که نیروها و فعالان سندیکائی مورد هجوم ماشین سرکوب رژیم دیکتاتوری حاکم قرار گرفته اند، اتخاذ موضع انفعالی، توجیه و سکوت از جانب هیچ شخصیت و نیروی سیاسی در کشور به هر بهانه ای نمی تواند قابل قبول باشد. آزادی فوری تمامی دستگیر شدگان مراسم روز جهانی کارگر و دیگر فعالان کارگری زندانی را می باید با مبارزه عملی موثر و پیگیر برای تحقق دموکراسی و آزادی در کشور تلفیق کرد و آن را به رژیم ولایت فقیه و توجیه گران آن تحمیل نمود.

پیش به سوی کارزارمتحد برای آزادی فوری و بدون قید و شرط برای همه فعالان کارگری دستگیر شده در روز جهانی کارگر، دیگر فعالان کارگری زندانی و و همه زندانیان سیاسی-عقیدتی!
دست در دست هم برای از بین بردن محرومیت و فقر، برای تحقق عدالت اجتماعی، و دست یابی به حقوق سندیکایی و تشدید مبارزه بر ضد رژیم استبدادی ولایت فقیه!

کمیته مرکزی حزب تودهٔ ایران
۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۹۳

ادامه مقابله با برنامه های اقتصادی ...

تکه تکه کنند." بالاخره اسحاق جهانگیری هم از کارگران خواست تا نسبت به مسائل و دغدغه‌هایی که در ارتباط با تامین اجتماعی و مسائل کارگری وجود دارد نگران نباشند "چرا که دولتِ تدبیر و امید مصلحتِ [کارگران] را بر همه مسائل ترجیح می‌دهد."

رژیم واپسگرایِ ولایتِ فقیه ممکن است به‌طور مقطعی در مورد ادغامِ بخشِ درمانی سازمانِ تأمین اجتماعی در وزارت بهداشت عقب نشینی کرده باشد، اما در جبهه‌یی دیگر، برای اجرای دستوراتِ صندوقِ بین‌المللی پول، یورشی تازه به حقوقِ کارگران و زحمتکشان را آغاز کرده است، و آن، افزایشِ سن بازنشستگی کارگران است. نوربخش، مدیرعامل سازمانِ تأمین اجتماعی، که سازمان تامین اجتماعی را "زاییدهٔ کارفرمایان" دانسته بود و "کاهشِ سن بازنشستگی" را از مشکلاتِ سازمان عنوان کرده بود، روز ۵ اردیبهشت ماه، در پاسخ به سئوال خبرنگاری، گفت: "امید به زندگی در ایران افزایش پیدا کرده" است و "هنگامی که امید به زندگی افزایش یابد، سن بازنشستگی نیز طبعاً افزایش می‌یابد." ربیعی نیز، ۶ اردیبهشت‌ماه، در این باره گفت: "صندوق درمانی خدمات کشوری منفی شده است بنابراین این رویه نیاز به بازنگری دارد و یکی از راه‌ها، افزایش سن بازنشستگی است."

سیاست‌های کارگزارانِ رژیم ولایتِ فقیه در واکنش به اعتراض‌های رزمجویانه و گستردهٔ سالِ پیش کارگران، به‌خصوص سیاستِ "مهندسی از نوع باغبانی" ربیعی، وزیر کار، این اعتراض‌های کارگری را فعال‌تر کرده است. رژیمِ ولایتِ فقیه علاوه بر برجسته کردنِ موقعیتِ خانهٔ کارگر، تشکیلاتِ زردِ کارگری، و نمایندگانِ به‌اصطلاح کارگری، به‌طورِفعال درصددِ به‌وجود آوردنِ اتاق‌های فکر و تقویتِ تشکیلاتِ "مطمئن" نیز است. برای نمونه: هاشمی رفسنجانی، ۳ اردیبهشت ماه، از احزاب [حزب‌هایی نظیرِ کارگزارانِ سازندگی] همچون "ضربه‌گیرِ نظام در انتقادها و نارضایتی‌های احتمالی مردم یاد کرد"، و روز ۷ اردیبهشت‌ماه نیز، خانه کارگر را "مدافع واقعیِ حقوق کارگران" توصیف کرد. روزِ ۶ اردیبهشت ماه، رژیم برای جلوگیری از برپاییِ هرگونه حرکت اعتراضیِ کارگری، حتی به در خواستِ آذر ماه ۹۲ خانه کارگر برای برگزاری راهپیمایی به‌مناسبت روز کارگر جواب رد داد. موالی زاده، معاونِ امور فرهنگی و اجتماعی وزیرِ کار، اول اردیبهشت‌ماه، گفت: "امسال قصد داریم تا هفته کارگر را متفاوت‌تر از سال‌های گذشته برگزار کنیم... ۳۰ نفر از کارگران و گروه‌های کاری نمونه در هفته کارگر تقدیر می‌شوند و جوایز ارزنده‌ای نیز برای آنان در نظر گرفته شده است." موالی‌زاده حتی اضافه کرد: "هدایای کارگران نمونه‌ای که در سال گذشته به آن‌ها داده نشده، به زودی تقدیم آن‌ها خواهد شد."

بنابر گزارش ایلنا، ۲۳ فروردین‌ماه، ربیعی در نخستین نشست سالِ جاری با نمایندگانِ تشکل‌های زردِ کارگری، و در ارتباط با اتاق‌های فکر، "توسعه ارتباطات میان تشکل‌های کارگری و کارفرمایی" را لازمه حرکت در مسیر توسعه توصیف کرد، و گفت: "مشارکتِ بیشتر تشکل‌های کارگری... و نیز درکِ متقابل از مسائل جامعه، دولت را در حل مشکلات کمک خواهد کرد... حضور نمایندگان جامعه کارگری در اتاق‌های فکر، سهم موثری در این فرایند خواهند داشت... امیدواریم اتاق فکر روابط کار نیز به‌زودی راه اندازی شده و از ظرفیت‌های نمایندگان تشکل های کارگری در این بخش استفاده شود." در حکم نمونه‌یی دیگر از تلاش رژیم برای برپا داشتنِ اتاق‌های فکر، علی ربیعی، ۵ اردیبهشت‌ماه، در نشستِ سازمان تأمین اجتماعی و انجمن‌های علمی و تخصصی پزشکی کشور، ضمنِ دادنِ وعده به افزایشِ بیشتر تعرفه‌های پزشکی، با اشاره به فعالیتِ بیش از ۲۰۰هزار نیروی متخصص در حوزهٔ پزشکی، بر اتکاءِ دولتِ یازدهم به "نهادهای میانجی" اشاره کرد، و "انجمن‌های علمی را یکی از این گونه نهادها به‌شمار آورد" و گفت: "در این انجمن‌ها دورهم می‌نشینیم و پیرامون مسائل مشترکِ بخشی از جامعه گفتگو می‌کنیم."

برای ارائهٔ نمونه‌یی از محصولاتِ این اتاق‌های فکر، به همسراییِ تبلیغی برگردانِ "شیبِ ملایمِ افزایشِ قیمت‌ها" از سوی کارگزارانِ دولتِ یازدهم، و استفادهٔ همزمان از این برگردان- به‌دلیل "عدم خودباوری کارگران"- از سوی علیرضا محجوب و دیگر مسئولانِ تشکل‌های زردِ کارگری می‌توان اشاره کرد.

تنها راه رویارویی با ترفندهای که رژیم ولایتِ فقیه برای ارزان‌تر کردنِ نیروی کار، مقررات‌زدایی در محیط‌های کار، حذفِ یارانه‌ها و آزادسازیِ قیمت‌ها، چپاولِ اموالِ کارگران و اموالِ ملی به اسمِ خصوصی سازی بدان ها دست می زند، سازمان‌دهیِ طبقهٔ کارگر و مبارزه در راه احیایِ حقوقِ سندیکایی و تشکیلِ سندیکاهای مستقل و واقعی کارگری است. دراین زمینه اتحادِعمل گسترده در جنبشِ سندیکایی موجود زحمتکشان و تاکید بر استقلالِ عمل و هویتِ طبقاتی خود می‌باید نقش عمده داشته باشند.

منشورِ "زن ستیزیِ" ولی فقیه!

پس از روی کار آمدن رژیم "ولایت فقیه"، زنان میهن ما در عرصهٔ حقوق انسانی ، اجتماعی ، سیاسی و فردی‌شان همواره و پیوسته در معرض هجوم‌های متحجرانه و قرون وسطایی بوده‌اند، هجوم‌هایی که با گذشت زمان بر سعیت و دامنهٔ آن‌ها افزوده شده است. نکتهٔ مهم اینکه، اصلی‌ترین سران رژیم "ولایت فقیه"، از جمله خودِ رهبر، از گردانندگان و کارگزارانِ این سیاست‌های زن ستیزانه بوده‌اند.

علی خامنه‌ای، "ولی فقیه"، در دیدار اخیری که با "زنان فرهیخته و نُخبه" داشت، بار دیگر بر سیاست‌های زن ستیزانه‌اش- که زیر پوششِ سخنانی در "دفاع از مقامِ زنان " ارائه شد- تاکید ورزید، و چارچوبِ سیاست‌های آتیِ رژیم را در مورد زنان ترسیم کرد. سخنانی که مطمئناً به‌مفهوم به‌کار گرفتن محدودیت‌ها و محرومیت‌های بیشتر در عرصهٔ حقوق زنان میهن ما در آینده خواهد بود.

خامنه‌ای در سخنانش ضمن توجیهِ ایدئولوژیکِ نابرابری بین زن و مرد و طبیعی جلوه دادنِ این نابرابریِ (برخاسته از این ایدئولوژی)، خانه نشینی، دوری از فعالیت‌های اجتماعی، اشتغال، و حتی کوشش برای تحصیل را برای زنان منطقی و طبیعی خواند، و غیر از آن را "متحجرانه" و فریبکاری نامید. او در بخشی از سخنان خود گفت: "نگاهِ کاسب‌کارانه **به ظرفیتِ زنان در مسائل اقتصادی از جمله اشتغال و نگاه تحقیرآمیز به زن و تنزل دادن او به وسیله‌ای** مبانی دیگری است برای اطفای شهوات مردان، که تفکرات غربی را دربارهٔ زنان، کاملاً ظالمانه و متحجرانه ساخته است" [پایگاه اطلاع رسانی دفتر رهبری، ۳۰ فروردین‌ماه].

این سخنان از سوی رهبر رژیم ولایی در شرایطی رانده می‌شود که در ایران بر اساس قوانین جاری و قوانین "شرعی"، اسلامگرایان حق داشتنِ چهار زنِ عقدی را به‌طورِهمزمان دارند و در کنارِ آن نیز ازدواج‌هایِ موقت (چندساعته) و "صیغه"، از سوی روحانیتِ حاکم تبلیغ و ترویج می‌شود. این است نظرِ رژیم ولایت فقیه دربارهٔ زنان و نگاهِ به آنان. زنان در هر شرایطی تنها باید در چارچوبِ "خواست" و بر پایهٔ "نیاز"های مرد عمل کنند، و از داشتنِ هر حق دیگری جز "خواست" و "نیاز"های مرد، محرومند. خامنه‌ای که به صراحت اعتراف می‌کند که اعتقادی به برابریِ زن و مرد ندارد- و البته بنابر قوانین جاری در کشور چنین سخنان تبعیض‌آمیزی نیز دور از انتظار نباید باشد، در ادامه می‌گوید: "با کدام منطق باید زنان، که خداوند آنان را از لحاظِ جسمی و عاطفی برای منطقهٔ ویژه‌ای از زندگی آفریده است در عرصه‌هایی وارد کنیم که آنها را دچار رنج و سختی می کند؟... برخلاف برخی دیدگاهها، **اشتغال از مسائل اصلی مربوط به زنان نیست** البته اشتغال و مدیریت مادام که با مسئلهٔ اصلی یعنی خانواده منافاتی پیدا نکند، ایرادی ندارد] "همانجا].

او با دادنِ چراغ سبز برای محدود کردن بیشتر زنانِ میهن مان از تحصیل در رشته‌های مورد علاقه‌شان و اشتغال در آن‌ها، اضافه می کند: "دربارهٔ تحصیل زنان در برخی رشته‌های تحصیلی دانشگاهی... **اگر در این مسئله تفاوتی هم باشد ضدعدالت نیست** چرا که نباید **رشته‌های تحصیلی و مشاغلی که متناسب با طبیعت زنان نیست** به آنان تحمیل شود... اینکه زنان برخی مشاغل را برعهده نگیرند هیچ ننگ و نقصی نیست بلکه آن چیزی غلط است که **متناسب با طبیعتِ الهی زن** نبا شد."

علی لاریجانی ، رییس مجلس شورای اسلامی، نیز یک روز پس از سخنان خامنه‌ای، در جلسه علنی مجلس، در تأییدِ سخنان "رهبر" و در هم‌آهنگی با آن، به‌طورصریح، "دستور" تدوین قوانین جدیدِ زن‌ستیزانه را به مجلس صادر کرد. او در این مورد گفت: "باید بیش از گذشته در تدوین قوانین و مقررات توجه کرد و رسانه‌ها تلاش کنند که حضور زنان در فعالیت‌های مختلف باعث عدم توجه و وقت‌گذاری آنها در خانواده نشود که هیچ چیزی جای این خلأ را نمی‌تواند پر کند و نتیجهٔ آن برخی آسیب‌های اجتماعی است... به‌درستی رهبر معظم انقلاب در سخنان روز گذشته‌شان این موضوع را متذکر شدند **که جایگاهِ زن و سَبکِ زندگیِ زنان باید مُنبعِث از سنتِ فکری**

اسلامی نه کپی‌برداری تقلیدی از شیوه های غربی باشد." [خبرگزاری ایسنا، ۳۱ فروردین‌ماه].

سخنان خامنه‌ای در مسیرِ ادامه دادن به روندِ سیاست های ارتجاعی، عوام‌فریبانه، و زن‌ستیزانهٔ رژیم است. رژیم از همان سال‌های اول انقلاب تلاش کرده است تا با تدوینِ قوانین "ناب اسلامی" و اجرای "شرعیِ" آن‌ها، محدودیت‌های هر دم فزاینده‌ای را برای زنان میهن‌مان به‌وجود آورَد. روندِ به‌وجود آوردنِ محدودیت‌های مختلف برای زنان، به‌ویژه در چند سال اخیر و با ارائهٔ طرح جنجال‌برانگیز و ارتجاعی "لایحهٔ خانواده"، از سوی احمدی نژاد و پشتیبانی از آن توسط ولی فقیه اوج بیشتری یافته است، یعنی طرحی که در پیِ آن فشارهای اجتماعی و اقتصادی بر زنان میهنمان بالا گرفته است و تبعیض‌های بیشتری در مورد دستیابی زنان به موقعیت‌های شغلی و تحصیلی به‌کار برده شد. برخلاف سخنان خامنه‌ای که می‌گوید: "زن در محیط اسلامی رشد علمی می کند، رشد شخصیتی می کند، رشد اخلاقی می کند، **رشد سیا سی می‌کند، در اساسی ترین مسائل اجتماعی در صفوف مقدم قرار می گیرد**..." [سخنرانی در اجلاس جهانی زنان و بیداری اسلامی، ۲۱ تیرماه ۱۳۹۱]، نرخ مشارکتِ زنان میهن ما در فعالیت‌های اقتصادی- براساسِ گزارش ایرنا در اول اردیبهشت‌ماه امسال- تنها ۱۲ و ۷ دهم درصد است، و در زمینه‌های دیگر آمار از این هم پائین تر است. بنا بر قوانین "فقاهتی"، زنان در عرصه‌های مهم و تأثیرگذاری چون کاندیداتوری در ریاست جمهوری، قضاوت، شرکت در نهادهای مربوط به سیاست‌گذاریِ خارجی و پست‌های وزارت و ارتش، یا کلاً حق شرکت و حضور ندارند و یا حضورشان نامحسوس و کم‌رنگ است، از جمله حدود ۴ درصد نمایندگان مجلس، حدود ۳ درصد مدیرانِ رده بالا، ۵ و یک دهم درصد اعضای شوراهای شهرها و روستاها در کل کشور، و ۱۵ درصد اعضای شوراهای شهرهای بزرگ، زنانند. در عرصه‌هایی چون ریاست دانشگاه ها و مراکزعالی[آموزشی] کشور و مدیریت رده بالا در آموزش و پرورش (به رغم آنکه بیش از ۶۰ درصد ورودی دانشگاه‌ها را دختران تشکیل می‌دهند)، حضور زنان بسیار کم‌رنگ و بی‌اثر است. این است حاصل دیدگاه خامنه ای و متحجران حاکم بر کشور در مورد "سعادت" و "مقام والایِ" زن، دیدگاهی به‌غایت ارتجاعی، واپس‌مانده، و قرون وسطایی، که در آن زنان به "ماشین‌های تولید مثل" و خدمتگزارِ هدف‌های بهره‌کشانه تبدیل شده‌اند.

هرچند این دیدگاه از تحجر و عقب ماندگی فکری رژیم در مورد زنان سرچشمه می‌گیرد، اما هدف‌های اصلیِ رژیم در هرچه بیشتر محدود کردنِ زنان میهن‌مان را نباید از نظر دور بداریم: زنان ایران، در مقام نیمی از جمعیت فعال کشور، هرچند که با ستمی مضاعف دست و پنجه نرم می‌کنند، در روندِ تمامی تحول‌های چند دههٔ اخیر کشور فعال و اثرگذار بوده‌اند. این نیروی عظیم، باوجود تمامی فشارهای ارتجاع حاکم، در بسیاری از عرصه های اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی، توانسته است مدعی باشد، خود را مطرح کند، و خواستار تغییرهای بنیادی شود. این نیروی عظیم، یعنی زنان ایران، در راهِ سرنگونیِ رژیم گذشته و به‌انجام رساندنِ انقلاب شکوهمند بهمن ۵۷، همدوش با مردان رزمیدند، به خاک و خون درغلتیدند، و حماسه آفریدند. این زنان، با استفاده از هر روزنهٔ ممکن، تاثیری جدی در آفریدنِ حماسه دوم خرداد[۷۶] داشتند و با فعالیت‌های‌شان دست رد به سینهٔ نمایندهٔ برگزیدهٔ

ادامه در صفحه ۵

صدای تار در آغوش خاک
به یاد استاد محمد رضا لطفی

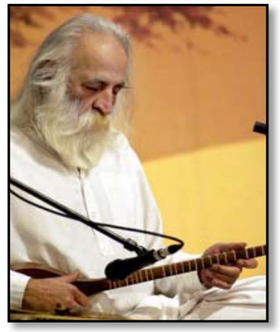

پیش ساز تو من از سحر سخن دم نزنم
که زبانی چو بیان تو ندارد سخنم
ره مگردان و نگه دار همین پرده ی راست
تا من از راز سپهرت گرهی باز کنم
صبر کن ای دل غمدیده که چون پیر حزین
عاقبت مژده ی نصرت رسد از پیرهنم
چه غریبانه تو با یاد وطن می نالی
من چه گویم که غریب است دلم در وطنم
همه مرغان هم آواز پراکنده شدند
آه از این باد بلاخیز که زد در چمنم
شعر من با مدد ساز تو آوازی داشت
کی بود باز که شوری به جهان در فکنم
نی جدا زان لب و دندان چه نوایی دارد؟
من ز بی همنفسی ناله به دل می شکنم
بی تو آری غزل "سایه" ندارد "لطفی"
باز راهی بزن ای دوست که آهی بزنم

هوشنگ ابتهاج (سایه)

با درگذشت محمد رضا لطفی در ۶۸ سالگی بدنبال بیماری سرطان استخوان، مردم میهن مان یکی از برجسته ترین اساتید نوانديش موسیقی اصیل ایرانی در چهار دهه اخیر را از دست دادند. لطفی با هنرمندی اعجاز انگیزش، با عشقش به آموختن و آموزش و گسترش موسیقی اصیل، با نگرش ترقیخواهانه خود به مسایل اجتماعی یکی از سرشناس ترین چهره های هنر معاصر میهن ایران به شمار می آید. در سوگ او بزرگترین چهره های ادب و هنر ایران گوشه هایی از زندگی او را به تصویر کشیدند.

کیهان کلهر با اشاره به اینکه، "هیچ واژه ای پیدا نمی کنم"، می گوید:" فقط می توانم همان را بگویم که چند ماه پیش در سوگ شهناز بزرگ نوشتم، موسیقی مان تنهاست، از همیشه تنها تر."

محمد علی مهر آسا در رثای لطفی می نویسد:"من با محمد رضا لطفی از سال ۱۳۴۴و یا ۱۳۴۵ در سنندج آشنا شدم و آشنائی به دوستی انجامید. او با دیپلم متوسطه به عنوان سپاهی دانش به کردستان منتقل شده بود. به هنگام آمدنش به سنندج و آگاهی اداره آموزش و پرورش و لشکر کردستان از استعداد و هنر او موضوع فرستادنش به دهات برای تدریس منتفی شد و هنرش سبب شد که او را در مرکز استان نگه دارند و راهی روستا نشود. اداره فرهنگ و هنر استان به ریاست زنده یاد"همایون خاکسار" به همراهی و همکاری زنده یاد حسن کامکار(پدر برادران و تنها خواهر کامکارها) کار خیری انجام دادند و کلاسی برای آموزش موسیقی در سنندج تأسیس کردند."

مهر آسا در اشاره به سرکوب های خونین اوایل انقلاب می نویسد:" انقلاب پیش آمد و سهم محمد رضا لطفی و گروه چاوش بیش از همه بود و چه زحمتی برای ارائه ی سرودهای میهنی و هیجانی کشیدند و چه دسته گلهای خوش عطر و بوئی پیشکش مردم و انقلاب کردند. اما حیف... دستگاه حاکم توان پذیرش دگراندیش را نداشت و رفقای لطفی راهی زندان شدند. از آنجمله آقای هوشنگ ابتهاج سایه شاعر بزرگ و گرامی ما. حاصل این که همه پرواز کردیم و راهی دیار غربت شدیم."

محمد رضا شجریان در پیامی به مناسبت درگذشت محمد رضا لطفی می گوید: "همواره دلسوز طبقه کارآمد کم‌درآمد بود. حیف و صد حیف که زود درگذشت و ما را سوگوار کرد."

هوشنگ ابتهاج در باره همکاری با لطفی از جمله می گوید:"در رادیو دو گروه شیدا و عارف را داشتیم؛ محمد رضا لطفی سرپرست گروه شیدا و علیزاده و مشکاتیان مشترکا سرپرست گروه عارف بودند. روز بعد از ۱۷ شهریور ۵۷ که از رادیو استعفا کردیم چاووش را درست کردیم. گروهی متشکل از گروه عارف و شیدا

به اضافه یکی دو نفر دیگر. می خواستیم به موسیقی ایران که مدتی بود طرف بی اعتنایی قرار گرفته بود جان تازه ای بدهیم. چاووش شد پرچمدار موسیقی ایران؛ هنوز هم وقتی از موسیقی امروز حرف می زنند گوشه چشمی هست به کارهای عارف و شیدا."

محمود خوشنام می نویسد: "با درگذشت محمد رضا لطفی، موسیقی سنتی ایران یکی از پیروان سرسخت ولی نواندیش خود را از دست داد. نخستین موسیقیدان از نسل جدیدتر که اندیشه دگرگونسازی در سر داشت، محمد رضا لطفی بود. او علاوه بر نواختن تار و سه‌تار به شیوه‌های تازه، قطعات مختلف موسیقی نیز برای ارکسترهای کوچک و بزرگ آفریده و بر روی سروده های شاعران کهنه و نو آهنگ نهاده است. شماری از دستاوردهای آهنگسازی او غالبا در پیوند با شعر سایه این هاست: سپیده، همیشه در میان، بهانه از توست، و چهارگاه."

امیر رستاق در باره کارهای لطفی می نویسد: "سرود- تصنیف "سپیده" را باید معروفترین اثر محمدرضا لطفی لقب داد- قطعه ای که با صدای محمدرضا شجریان و شعر هوشنگ ابتهاج (سایه) در همان روزهای نخست انقلاب ساخته و آنچنان که لطفی در یادداشتی خاطرنشان کرده است"خود آن را شب پیروزی انقلاب ایران به رادیو برد و آن را پخش کرد "این قطعه در دستگاه ماهور ساخته و ابتدا در آلبوم "چاووش ۶ " با صدای شجریان عرضه شد."

محمود دولت آبادی در تشییع مراسم خاکسپاری وی گفت:" من قلندری را همواره در وجود او دیدم که برای نو کردن دوستی ها تلاش های زیادی کرد. لطفی دیرهنگام به کشور بازگشت، اما به رغم برخوردن هنجارها و دریافتن نابهنجاری هایی که کم نبود، او آمد و سرانجام وظیفه نهایی خود را انجام داد، وظایفی که با آموزش دانشجویان نگران هنرنمایی آنها بودیم، آغاز شد و تا آخرین لحظات زندگانی او ادامه پیدا کرد.تلاش لطفی برای آموزش موسیقی، تلاشی فراموش نشدنی است، گرچه او به سلامت خود زیاد اهمیت نمی داد و آن را رعایت نمی کرد، اما شاید این یک راهی از قلندری او بود که می خواست به این شکل باشد. قلندری که آزادگی اصلی ترین مولفه آن بود."

سایت "زمانه" در مطلبی به دیدگاه لطفی در مورد بی توجهی مسئولان به موسیقی نوشت: "محمد رضا لطفی در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ برای اجرای کنسرت به استان خوزستان رفته بود. او در این سفر بر مسئولان فرهنگی کشور خرده گرفت که به موسیقی توجه نمی‌کنند. او گفته است: "من تاکنون ندیدم که یکی از مسئولان درباره موسیقی حرف بزند. پس ارتباطی بین مسئولان و موسیقی‌دانان وجود نداشته و اگر هم وجود داشته، خیلی خصوصی بوده است."

مراسم تشییع پیکر زنده یاد استاد محمدرضا لطفی یکشنبه ۱۴ اردیبهشت ماه با حضور تعداد زیادی از مردم و هنرمندان در تالار وحدت برگزار شد.

حزب توده ایران خاطره این هنرمند برجسته و ترقیخواه مردم میهن مان را گرامی می دارد.

ادامه باز چینی عناصر سیاست ...

او هستند. مخالفت با گفتگوهای هسته‌ای در عمل تا کنون محدود به جاروجنجال‌های پُرسر و صدای امثال حسن شریعتمداری و نمایندگانی مانند کوچک‌زاده‌ها و رسایی‌ها در مجلس اسلامی بوده است که بیشتر مصرف تبلیغاتی داشته‌اند و به طور عمده برای بهره‌برداری در چانه‌زنی‌ها در جریان گفتگوها طراحی شده‌اند. نکته مهم اینکه بخش هایی از طیف نیروهای اصلاح طلب و همچنین شماری از نیروهای اپوزیسیون، بدون توجه به ماهیت اصلی اینگونه برخوردهای تبلیغاتی به این نتیجه گیری می رسند که باید در مقابل "حمله" تندروها و راست افراطی از دولت روحانی حمایت بی چون و چرا کرد. البته واقعیت این است که گفتگوهای آشکار و پنهان نمایندگان رژیم ولایی و آمریکا نزدیک به چهار سال است که در جریان بوده و بی‌شک مسائلی بسیار فراتر از مناقشهٔ هسته‌ای را در دستور کار خود داشته است. ساده‌لوحانه است اگر تصوّر شود که موضوع‌های کلیدی و پیچیدهٔ گفتگوهای پنهانی بین آمریکا و رژیم ولایی صرفاً محدود به جوانب فنی مسئلهٔ هسته‌ای (مانند تعداد سانتریفیوژها یا سرنوشت تأسیسات آب سنگین اراک) و حتّی ادعای اسرائیل در مورد تهدید بالقوهٔ توانایی هسته‌ای ایران باشد که رئیس جمهور اسرائیل آن را به صورت اغراق‌آمیز تکرار می کند. روزنامهٔ واشنگتن پُست در روز ۱۵ فروردین ماه ۹۳ (۴ آوریل ۲۰۱۴) گزارش داد که مقام‌های آمریکایی خوش بین هستند که توافق‌نامهٔ نهایی مورد نظر، تا قبل از ۲۹ تیرماه (۲۰ ژوییه) که موعد تعیین شده برای پایان گفتگوها بود، حاصل خواهد شد. البته محافل راستگرا در آمریکا به مدد لابی‌های پُرنفوذ اسرائیل در واشنگتن می‌توانند روند این گفتگوها را با کُندی یا با مشکل روبرو سازند، ولی در تحلیل نهایی بعید به نظر می‌رسد که بتوانند آن را متوقف کنند. گزینهٔ ارائه شده از جانب این نیروها در خارج از ایران، احیای همان خط مشی شکست خوردهٔ دوران جورج بوش است که محور آن تجاوز نظامی وسیع و یک‌جانبه، و مقابلهٔ مستقیم برای "تغییر رژیم" ایران است. سران دیپلوماسی کنونی ایالات متحد آمریکا در حال حاضر این گزینه را برای تأمین و حفظ منافع این کشور عملی و عاقلانه نمی‌دانند. روش مورد نظر نیروهای راستگرا و لابی های اسرائیل- که مخالف ایجاد رابطهٔ آمریکا با ایران‌اند- عملاً یعنی شروع جنگ نظامی که به‌سهولت می‌تواند منطقه را به آتش بکشد، و تجربه نشان داده است که می‌تواند منافع راهبردی (استراتژیک) جهانی آمریکا در منطقه را نیز با خطر روبرو کند. از دیدگاه منافع سرمایه‌داران کلان آمریکا، حملهٔ نظامی به ایران، که می تواند موجب تشنج در منطقه و نوسان قیمت نفت شود، حرکتی ریسکی و پُرخطر است و در عمل از توان جهانی آمریکا می‌کاهد. تحولات اخیر در پیرامون گفتگوهای ۵+۱ نشان می‌دهد که درجهٔ استقلال عمل یا میزان نفوذ و تأثیر مخالفت های اسرائیل و عربستان سعودی، با هدف به بن‌بست کشاندن روند تجدید رابطهٔ ایران با آمریکا و متحدانش و ادامهٔ گفتگوها با رژیم ولایی، در برابر عزم دولت آمریکا و متحدان آن اغراق‌آمیز بوده است. برای مثال، وزیر دفاع اسرائیل در تاریخ ۲۹ اسفند ۹۲ مجبور شد به خاطر اینکه دولت آمریکا را در برابر رژیم ولایی "ضعیف" خوانده بود، رسماً از آن دولت پوزش بخواهد. دولت عربستان سعودی نیز بعد از غُرولندهای این و آن شاهزاده در مورد خطر ایران هسته‌ای، سرانجام در یک اعلامیهٔ رسمی از توافق‌نامهٔ ژنو حمایت کرد. دولت فرانسه نیز بعداز مخالفت‌های سالوسانه و فرصت‌طلبی در ابتدای گفتگوها، بعد از چند روز مجبور شد با خط مشی دولت آمریکا در مورد آیندهٔ روابط غرب با ایران هماهنگ گردد. لذا می‌توان گفت که در شرایط مشخص کنونی این دولت اوباما است که در مورد گسترش رابطه و تعامل کشورهای غربی با رژیم ولایی حرف آخر و تعیین کننده را در عرصهٔ بین‌المللی می‌زند.

آنچه از حدود یک سال گذشته به صورت فعال با شروع گفتگوها و روابط فوق محرمانه بین نمایندگان دولت آمریکا و نمایندگان علی خامنه‌ای با میزبانی سلطان قابوس عمان در جریان بوده است، یک حرکت برنامه‌ریزی شده توسط آمریکا در چارچوب طرح "خاورمیانه نوین" و در جهت برقراری نظمی نوین در خاورمیانه است. یکی از هدف‌های اصلی دولت آمریکا در گفتگوها ، تعریف حدود مشخصی برای حیطهٔ نفوذ و عملکرد رژیم ولایت فقیه در منطقه همخوان با منافع حیاتی آمریکا و متحدان راهبردی‌اش (استراتژیک‌اش) است. رژیم ولایی نیز از مدت‌ها قبل (حتّی در دورهٔ احمدی‌نژاد) نشانه‌های لازم در ارتباط با آمادگی شرکتش در این فرایند را بروز داده بود. ما بر این باوریم که طراحی دورهٔ جدید تنظیم روابط رژیم با کشورهای غربی و به‌ویژه آمریکا از روز ۶ فوریه ۲۰۰۹ آغاز شد، یعنی در کنفرانس امنیتی مونیخ، در لحظه ای که علی لاریجانی در حضور با نفوذترین شخصیت های سازمان‌ده و تصمیم گیرنده در سیاست خارجی کشورهای امپریالیستی، از جمله آقای خاویر سولانا و رابرت گیتز (وزیر دفاع آمریکا)، از "ضرورت بازسازی پُل‌های خراب شده بین دو طرف" در سال‌های بعد از انقلاب بهمن سخن گفت.

روشن است که تشنج‌زدایی و متوقف شدن ماجراجویی رژیم ولایی امر بسیار مهمی برای کشورمان است. تجربه ثابت کرده است که شعارهای تبلیغاتی آمریکاستیزانه و در بسیاری مواقع تظاهر دستگاه دیپلوماسی رژیم ولایت فقیه به

آمریکاستیزی هیچ‌گاه بر پایهٔ دفاع از یک کارپایهٔ ترقی‌خواهانه و مردمی، در طلب آزادی وعدالت اجتماعی و حفاظت از منافع ملّی، و مبارزه با سلطه‌گرایی آمریکا و متحدانش نبوده است. ریشهٔ این "غرب‌ستیزی" از بسیاری جهات زاییدهٔ دیدگاه محافظه کارانه و متحجّر و عقب‌ماندهٔ "اسلام سیاسی" حاکم در کشور بوده است که به‌شدت از مُدرنیسم و تجددگرایی اجتماعی، و برخی فرایندهای فرهنگ امروزی غرب که بازتاب دهندهٔ دستاوردهای بشر و ایجاد بنیادهای نوین اجتماعی، سیاسی، حقوقی‌اند، در هراس است. از این رو، آنچه هم‌اکنون در مورد رابطهٔ رژیم ولایی با قدرت های غربی در حال وقوع است، نقطه عطف و تغییر بسیار بزرگی است که نیروی محرکهٔ آن- از یک طرف نیاز رژیم ولایی به پایان دادن به تحریم‌های اقتصادی فاجعه‌بار- و از طرف دیگر بازچینی عناصر سیاست‌های کلان آمریکا در منطقه است که جنبه های گوناگون سیاسی و اقتصادی مهمی دارد.

ما معتقدیم که با وجود پنهان‌کاری در گفتگوها و توافق‌های به دست آمده بین آمریکا و رژیم ولایی در سال‌های اخیر و به‌ویژه از زمان انتخابات خرداد ۱۳۹۲، بر اساس داده‌های موجود در مورد تحولات کلیدی اخیر می‌توان به تصویر نزدیک به واقعیت و معیّنی در مورد ماهیت و محتوای عینی رابطهٔ ایجاد شده بین آمریکا و رژیم ولایی رسید. برای درک برنامه رهبری رژیم در روند پیشبرد این سیاست های نوین امریکا و متحدین آن چیست، باید روند تحولات یک سال اخیر را از جنبه‌های گوناگون واکاوی و بررسی کرد. روشن است که در این روند ما با متغیّرهای متعددی روبرو هستیم و پنهان‌کاری طرفین نیز امکان شناسایی برخی عوامل را دشوار می‌کند، ولی می‌توانیم و باید بر اساس آنچه می‌دانیم مشخصه‌های اساسی و حلقه‌های کلیدی را شناسایی کنیم. در اینجا باید به دو سؤال بسیار کلیدی جواب داد، و مفید است که همهٔ نیروهای سیاسی ملّی، مردمی و ترقی‌خواه به صورت شفاف نظر خود را در این دو مورد بیان کنند:

۱) جایگاه رژیم ولایی در بازچینی عناصر سیاست نوین آمریکا در منطقه چیست و چرا و چگونه رژیم ولایی این جایگاه را پذیرفته است؟

۲) تعامل بین آمریکا و رژیم ولایی، یا به عبارت دیگر جاسازی برای نقش تازه رژیم ولایی، چه پیامدهای سیاسی- اقتصادی ای

ادامه در صفحه ۸

ادامه باز چینی عناصر سیاست ...

خواهد داشت و آیندهٔ مردم و کشور را به کدام جهت سوق می‌دهد؟

در جواب به این دو سؤال، تحلیل حزب تودهٔ ایران در شرایط مشخص کنونی بر این پایه قرار دارد که آنچه در حال انجام است عملاً در راستای تضمین بقا و تداوم دیکتاتوری ولایی، حتی به قیمت فدا کردن حق حاکمیت ملّی و وابستگی اقتصادی به امپریالیسم، و بازدارندهٔ امکان گذار ایران از دیکتاتوری به سوی مرحلهٔ دموکراتیک و ملّی تحوّل اجتماعی خواهد بود، و از این رو، در ستیز با "عدالت اجتماعی" است. ما معتقدیم هدف اصلی رئیس جمهور جدید در اساس برداشتن تحریم‌های فلج‌کننده، عادی‌سازی روابط و پیوندهای دیپلماتیک با آمریکا و تضمین بقای رژیم ولایت فقیه به هر قیمتی بوده است. روحانی در اعلام برنامه کارش آشکارا فاش کرد که "رهبر" در رابطه با ایجاد تعامل با آمریکا به او "اختیار کامل" داده است.

با این پیش زمینه، این جمع‌بندی را به منظور توضیح مواضع حزب تودهٔ ایران و با هدف ارتقای مبارزه در راه گذر از دیکتاتوری حاکم و دفاع از حاکمیت ملّی ایران، در اختیار جنبش مردمی کشور قرار می‌دهیم.

۲) شرایط مشخص کنونی برآمده از پیروزی آمریکا در "جنگ اقتصادی"

تحریم‌های مالی آمریکا از حدود دو سال و نیم پیش وارد مرحلهٔ بسیار شدیدتری شد و سرانجام توانست فروش نفت را که مهم‌ترین رکن اقتصاد تک‌محصولی و دلاری ایران است عملاً مختل کند (برای مثال، تحریم مالی ایران از طریق تعطیل سیستم انتقال ارز توسط سیستم بانکی سوئیفت در اسفند ۱۳۹۰، با هدف قطع انتقال ارز حاصل از فروش نفت به ایران ، ضربهٔ بسیار کاری و مخربی بر اقتصاد ملّی بود). سقوط ارزش ریال تا حد ۳۰۰ درصد از یک سو، و عدم دسترسی به ارز خارجی- مخصوصاً دلار- از سوی دیگر، نشان داد که کاربرد "سلاح تحریم‌های مالی" علیه اقتصاد ایران بسیار کارآ بوده است. تبعات دیرپای تحریم‌های گسترده و مداخله جویانه آمریکا و متحدانش، در اتحادیه اروپا، در سال های اخیراقتصاد کشور را فلج کرده است، کارکرد عادی واحدهای تولیدی و کارخانه ها را مختل کرده، و موجی از بیکاری و گرانی کالاها به دنبال آورده است. اکثر بانک‌های جهان از خاور دور تا اروپا، از بیم تهدیدهای وزارت دارایی آمریکا که آنها را در فهرست سیاه محرومیت از معاملات قرار دهد، از مبادلهٔ دلار با ایران خودداری کردند. اتحادیهٔ اروپا نیز با دنباله‌رَوی از تحریم های آمریکا، بانک‌های عمدهٔ ایران را تحریم کرد. عامل اصلی وجود این نقطه ضعفِ ساختاری، برنامه‌های اقتصادی رژیم ولایی است که عامدانه در طی ۲۰ سال گذشته الگوی اقتصاد وارداتی را جایگزین تولید ملّی کرده و زیرپایهٔ اقتصاد ملّی را به سوی مالی‌گرایی کلان و فعالیت‌های غیرتولیدی سوق داده، و در نتیجه اقتصاد کشور را به یک هدفِ آسان در برابر تحریم‌های آمریکا تبدیل کرده است.

سیاست‌های خارجی ماجراجویانه در دورهٔ احمدی نژاد عملاً فرصت لازم را برای آمریکا فراهم کرد تا در عرصهٔ بین‌المللی جنگ اقتصادی تمام عیاری را از طریق اعمال تحریم‌های دخالت‌جویانه علیه اقتصادِ ضعیف و غیرتولیدی ایران آغاز کند. به این ترتیب، از یک سال پیش برای هر دو طرف کاملاً روشن شده بود که سلاح تحریم‌های مالی اعمال شده توسط وزارت دارایی آمریکا نقش تعیین کننده‌ای در عرصهٔ "جنگ اقتصادی" امپریالیسم آمریکا علیه ایران دارد. هر دو طرف می‌دانستند که ادامهٔ تحریم‌های مالی می‌تواند ضربهٔ مُهلک و نهایی را به شریان‌های اصلی اقتصاد ایران وارد آورد و به نوبهٔ خود موقعیت داخلی رژیم ولایی را در برابر گسترش تهدید اعتراض‌های مردمی با خطری مُهلک روبرو کند. اکنون روشن است که دولت باراک اوباما با ارزیابی دقیق موضع ضعیف و شرایط دشوار رژیم و با هدف بهره‌برداری از آن به نفع برنامه های راهبردی (استراتژیک) خود گزینهٔ گفتگوهای بسیار محرمانه در سطح بالای دیپلوماتیک با نمایندگان ارشد علی خامنه‌ای (ولایتی و صالحی) در عمان را طراحی، سازمان‌دهی و پیگیری کرد.

رژیم ولایی نیز در این فرایند، و با تضمین مخفی بودن آن، بسیار هدفمندانه و فعالانه شرکت کرد. اشتباه نخواهد بود اگر بگوییم که برگزاری این گفتگوها به شیوه و روند انجام شده، قبول شکست راهبردی (استراتژیک) رژیم ولایی در برابر آمریکا بوده و حاصل عملی این گفتگوهای محرمانهٔ برنامه‌ریزی شدهٔ طولانی، معاهدهٔ ترک تخاصم میان دو طرف در جبهه‌های اصلی بوده است. امیرمحبیان، از تحلیلگران نزدیک به دستگاه ولایی، این روند را به صورت "نرم‌تر" بدین شکل بیان کرد: *"به گمانم سیستم قصد داشت حرکتی حساب شده را در حوزهٔ تعامل بین‌المللی انجام دهد... طبعاً روحانی با سوابق خود و نگاه امنیتی خاص تبخر لازم را در این زمینه داشت... ولایتی کاتالیزوری بود که با نقد جلیلی در مذاکرات هسته‌ای، تدبیر را در شعار روحانی معنادار کرد."*

از پیش از فروردین ۱۳۹۱ تا همان هفتهٔ آخر قبل از انتخابات خرداد ۱۳۹۲ حاکمیت یکدست متشکل از دستگاه رهبری، اصولگرایان و جبهه پایداری در وضعیت بحرانی و نامتعادلی قرار داشت. تحریم‌های دخالت‌جویانهٔ آمریکا از یک‌سو، و تعدیل‌های اقتصادی دولت احمدی‌نژاد و مخصوصاً جراحی بزرگِ دردناک، یعنی حذف عملی یارانه‌ها از سوی دیگر، دائماً جامعه را به سوی ایجاد شرایط عینی و ذهنی برای رشد اعتراض‌ها و خیزش وسیع مردم سوق می‌داد. علی خامنه‌ای و هیئت حاکمهٔ دستگاه ولایت فقیه از مدت‌ها پیش از انتخابات ۲۲ خرداد ماه ۹۲ به این واقعیت آگاه بودند که در عرصهٔ اقتصادی در برابر سلاح تحریم‌های مالی آمریکا عملاً نبرد را باخته‌اند و در موضع بسیار ضعیف قرار گرفته‌اند و مجبور به عقب نشینی وسیع هستند. باید توجه داشت که هیئت حاکمهٔ دستگاه ولایت فقیه از حدود دو سال پیش از انتخابات ریاست جمهوری ۹۲، محدود کردن عرصه عمل احمدی‌نژاد و کنار گذاشتن او را آغاز کرده بود. مهم‌تر اینکه آنها به خوبی می‌دانستند که ادامهٔ بحران اقتصادی در ایران و موضع بین‌المللی ضعیف رژیم در برابر آمریکا و متحدان آن می‌تواند به حرکت‌های اعتراضی وسیع مردم کشیده شود. در چنین وضعیتی، پدید آمدن دوبارهٔ شرایطی که در آن "جنبش سبز" دیگری از زیر خاکستر داغ تضاد آشتی‌ناپذیر بین منافع مردم و رژیم ولایی بیرون بیاید و ابتکار عمل را به دست بگیرد، به‌شدت برای رژیم مخاطره‌انگیز خواهد بود. سران رژیم آگاهند که جنبشی پُردامنه همچون جنبش سال ۱۳۸۸، در شرایط کنونی می‌تواند در سطحی وسیع تر با خواسته‌های مُبرم اقتصادی قشرهای زحمتکش و طبقه کارگر (اکثریت مردم) ادغام، و بستر مبارزه برای تغییرهای وسیع سیاسی و اقتصادی در راستای شعارهای مردم شود.

برای رژیم ولایی، شکل‌گیری این سناریو کابوس وحشتناکی بود که نوشیدن جام زهر و عقب‌نشینی راهبردی (استراتژیک) در برابر آمریکا را ضروری کرد؛ در صورت وقوع این سناریو، کل نظام و بقای آن می‌تواند از سوی جنبش مردمی تهدید شود. در چنین شرایطی، کلیّت رژیم ولایی با **وجود تضادهای مشخص** بین جناح‌ها و قشرهای فرادستی آن، ضرورت ایجاد تغییرهای مشخص در سیاست‌های راهبردی خود در ارتباط با پروندهٔ هسته‌ای و سیاست خارجی را با هدف اصلی تضمین بقای رژیم قبول کرد. این حرکت، به اعتقاد ما حرکت غیرقابل‌انتظاری نبود و حزب ما از مدتی قبل در تحلیل‌های خود در مورد خصلت رژیم ولایی از لحاظ سیاسی و اقتصادی و توانایی آن در تطبیق دادن خود با شرایط برای ادامهٔ بقایَش، آن را بدین صورت بیان کرده بود: *"روبنای سیاسی و هرم قدرت در رژیم حاکم، بدان درجه رشد یافته است که دیالکتیکِ کنش و واکنش های جناح‌های حاکم با یکدیگر، با وجودِ رقابت‌ها و رودررویی‌های سنگین، در نهایت در راستای وحدت و حفظ کل رژیم عمل می‌کند. به عبارت دیگر، کانون‌های قدرت‌های سیاسی- اقتصادیِ درون رژیم، به‌طورِ همزمان، در تضاد و در وحدت با یکدیگر حولِ ولی فقیه، در رویارویی با خواست های واقعی مردم عمل می‌کنند."* (*آرمانهٔ مردم، ۹۱۳، ۹ بهمن ماه ۱۳۹۱*).

امکان پیدایش شرایط اوجگیری اعتراض‌های وسیع در کشور، آن هم در حالی که منطقه هنوز عمیقاً تحت تأثیر پژواک خیزش‌های مردمی مصر، تونس، یمن و بحرین قرار دارد، چیزی نبود که مورد پذیرش محافل امپریالیستی آمریکا و دیکتاتوری حاکم در کشور باشد. از این رو به درستی می‌توان گفت که تشدید تضاد آشتی‌ناپذیر میان مردم کشور با رژیم ولایی تا حد اعتلای جنبش مردمی با آماج‌های دموکراتیک و عدالت اجتماعی، همان‌قدر که برای جناح‌های کلیدی رژیم ولایت فقیه پدیدهٔ خطرناک و غیرقابل‌تحمل است، برای منافع راهبردی آمریکا و متحدان آن در منطقه همان‌طور نیز خطری جدّی است.

روشن است که از یک سال پیش، تحریم‌های دخالت‌جویانهٔ آمریکا علیه ایران نتیجهٔ لازم و فرصت مناسب را برای اجرای مرحلهٔ بعدی بازچینی عناصر سیاست آمریکا در منطقه فراهم آورده بود. تشدید وخامت پیامدهای ضدانسانی تحریم‌های مالی آمریکا می‌توانست به تحولات غیرقابل‌مهار و

ادامه در صفحه ۹

نقدی بر گفتمانِ کنونیِ اصلاح طلبان حکومتی: انقلابِ بهمن، جمهوریت، و "رژیم ولایت فقیه"

روزنامه شرق، ۳۱ فروردین‌ماه، با چاپ عکسی از رئیس جمهور سابق، محمد خاتمی، و تیتر "با همه وجود از جمهوریت نظام دفاع می کنیم"، سخنان او که در نشستِ ماهانه "بنیاد باران" ایراد شده است را منتشر کرد. تامل بر سخنان محمد خاتمی ازآن‌روی حائز اهمیت است که نحوهٔ نگرشِ نحلهٔ فکری ای که وی آن را نمایندگی می‌کند، بررغم فراز و نشیب‌های سالیان اخیر، با رویکردهای گذشتهٔ آن تفاوت چندانی نکرده و به‌نظر می‌رسد آن رویکردها بر این نحوهٔ نگرش همچنان غالب‌اند. پیش از آنکه وارد مبحث اصلی شویم لازم می‌دانیم به یک ترفند موذیانه رژیم ولایت فقیه اشاره کنیم که متأسفانه گریبان نیروهای سیاسی، حتی اپوزیسیون رژیم، را گرفته است. رژیم ولایت فقیه به طورِ مکرر از کلمهٔ **"نظام"** برای هویت بخشیدن به خود استفاده می‌کند. ما در صورت‌بندی‌های اجتماعی با نظام‌های برده داری، فئودالی، سرمایه داری، و کمونیستی آشنایی داریم. استفاده از کلمهٔ "نظام" برای این صورت‌بندی‌های اجتماعی، به‌دلیل مناسبات زیربنایی متفاوت، توجیه منطقی و علمی دارد. رژیم ولایت فقیه با استفاده از کلمهٔ "نظام" برای حکومت سرکوب‌گر خویش، درصدد القاءِ این فکر است که ماهیت و مناسبات حاکم در این رژیم با دیگر کشورها متفاوت است، و با این ترفند مصمم است تصویری متفاوت از رژیم نزد دیگران ارائه دهد. رژیم ولایت فقیه هیچ تفاوتی با دیگر رژیم‌های دیکتاتوری ندارد، و در چارچوب نظامی سرمایه داری مورد تجزیه و تحلیل می‌یابد. بر اساس گزارش روزنامه شرق، محمد خاتمی نیز در سخنرانی‌اش، همچون دیگر مقام های حکومتی از کلمهٔ "نظام" برای بحث دربارهٔ آینده دیکتاتوری حاکم استفاده کرده است. به گزارش شرق، محمد خاتمی، با اشاره به اینکه "اگر خدای نکرده جمهوری اسلامی را از دست دهیم وضعیت خیلی سیاهی خواهیم داشت و باید بدانیم که ما نمی‌توانیم این انقلاب را با آن عظمتش فراموش کنیم"، می‌گوید: "... بعد از ۳۵ سال از پیروزی انقلاب اسلامی به‌علت تبلیغات وسیع و بی‌امان کسانی که از این انقلاب آسیب دیدند و قدرت‌هایی که احساس کردند این انقلاب به منافع نامشروع آنها آسیب زده، با زشت جلوه‌دادن انقلاب و تلاش برای بد تفسیرکردن آن تعبیرات سویی که بوده و هست و باز هم خواهد بود و نیز در اثر پاره ای از کاستی‌ها و نقص‌ها و رویکردهای غلطی که ما دست اندرکاران امور داشتیم و نیز به‌خاطر بعضی قرائت‌هایی که با اصل انقلاب و نظام ما سازگاری ندارد، رایج شده است اینها همه سبب شده است که در بعضی افراد — به‌خصوص فرهیختگان جامعه و بالاخص نسل جوان- نوعی تردید و خدای نکرده حتی روی گردانی از انقلاب عظیم ملت ایران و از جمهوری اسلامی پیدا شود و گسترش پیدا کند که این خطر بزرگی است که لااقل برای ما که همه حیثیت و هویت خودمان را در این انقلاب دیدیم، به عظمت آن اعتراف داریم و به کار بزرگی که صورت گرفته است اذعان داریم، این وضعیت نگرانی ایجاد می‌کند و در نتیجه جا دارد بیش از گذشته درباره انقلاب و جمهوری اسلامی و جایگاهی که داشته و دارد صحبت کنیم و در واقع روشنگری کنیم و نیز اگر به‌نظر ما می‌آید که مشکلات، انحراف‌ها و کژتابی هایی وجود دارد روشنگری یعنی راهنمایی کنیم و راهکار اصلاحی را عرضه بداریم که اصلاحات هم چیزی جز این نیست و من اجازه می خواهم مطالبی را به‌اجمال درباره انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی و خطراتی که آنها را تهدید می‌کند و عظمتی که داشته، صحبت کنم."

حزب توده ایران، پیش از این و به‌دفعات، در برخورد با چنین طرز تفکرهایی که به‌طورِعمده از سوی اصلاح طلبان حکومتی، و هم‌اکنون از سوی محمد خاتمی، بیان شده است و می‌شود از زاویه‌های مختلف تحلیل‌های مختلفی را ارائه داده است. به‌نظر ما ادامه منطقی چنین تفکر و باورهایی تناقض‌هایی دربر دارد که توجیه‌کنندگان‌شان از پاسخ‌گویی به آن ها طفره می‌روند. ما همچون محمد خاتمی معتقدیم که انقلاب شکوهمند بهمن ۵۷ یکی از بزرگ‌ترین و شورانگیزترین و مردمی‌ترین انقلاب‌ها و از رخدادهای بزرگ قرن بیستم در جهان بود. با وجود شکست انقلاب- به‌دلیل عملکرد و سیاست‌های به‌کارگرفته‌شده از سوی خمینی و سرکوب‌گران فعلی- نباید در این نکته شک کرد که رویدادی تابناک و درخشان در تاریخ مبارزات ملت‌ها بوده است. مشکل محمد خاتمی و همفکران ایشان از آنجا ناشی می‌شود که هرگونه حرکت اجتماعی مردم که وضعیتی مشابه را به‌وجود آورد نفی می‌کنند و در حد فاجعه می‌دانند، و به همین دلیل است که با نگرانی می‌گوید اگر "خدای نکرده جمهوری اسلامی را از دست بدهیم وضعیت سیاهی خواهیم داشت." اگر منظور محمد خاتمی از "وضعیت سیاه" وضعیتی می‌تواند باشد که در آن حاکمان کنونی امکان سرکوب‌گری‌شان را از دست بدهند، بدون شک با استقبال توده‌های میلیونی روبه‌روخواهد شد. اما اگر نگرانی ایشان در ارتباط با مردم باشد، این سوال پیش می‌آید که وجودِ "وضعیت سیاه" را در تمامی سطوح در حال حاضر آیا می توان منکر شد؟ در خرداد ۸۸، پس از کودتای انتخاباتی، حضور میلیونی مردم در اعتراض به این اقدام را در سراسر کشور شاهد بودیم. در تهران راه‌پیمایی جمعیت عظیمی را شاهد بودیم که یاد آور راه‌پیمایی‌های دوران انقلاب بود. اینکه این راه‌پیمایی حرکتی براندازانه بود یا نه موضوع بحث ما نیست، اما اگر تحول‌های آن زمان به نفع مردم به سرانجام می‌رسید بدون شک وضعیت سیاسی ایران و شیوهٔ حکومت‌مداری‌ای که در طول سی و پنج سال گذشته شاهد آن بوده ایم به‌طورِکلی دگرگون می‌شد. سوال اصلی‌ای که از صاحبان این گونه تفکر و از جمله محمد خاتمی باید پرسید این است که: گزینه مورد نظر آنان کدام یک از دو وضعیت یادشده است؟ مشکل نحله فکریِ همسو با محمد خاتمی این است که، فاجعه‌های بی‌شماری که از بدو تاسیس جمهوری اسلامی برضد نیروهای اجتماعی برپا شده است را کم اهمیت، کوچک، و ناچیز قلمداد می‌کنند و نیروهای اجتماعی را با این نظر که در صورت به‌وجود آمدنِ هر تغییری در خارج از دایره حاکمیتِ کنونی آینده‌یی هولناک در انتظار کشور خواهد بود، به انفعال، سکوت، و بی‌عملی ترغیب می‌کنند.

محمد خاتمی در ادامه سخنانش در تبیین اسلامی بودن این انقلاب، به چند مورد اشاره می‌کند و می‌گوید: "یکی اینکه اکثر کسانی که انقلاب کردند مسلمان باشند، دوم انگیزه دینی اگر نگوییم، انگیزه منحصر به فرد بلکه از مهم ترین انگیزه‌های حرکت مردم باشد یعنی مردم با انگیزهٔ دینی و احساس مسئولیت دینی برای تغییر و تحول به عرصه بیایند." محمد خاتمی در این سخنان آشکارا سعی در القای این تفکر دارد که علت اصلی حضور مردم در تظاهرات میلیونی دغدغه‌های دینی و اسلامی بوده است، اما در ادامه سخنان خویش باز هم دچار تناقض می شود و می‌گوید: "در قرن گذشته هژمونی یا استیلای ذهنی متعلق به جریان چپ بود که در انقلابیون، مسلمانان و روشنفکران و حتی در قانون اساسی آن گفتمان چپ در بخش‌هایی خیلی تاثیر گذاشته است." محمد خاتمی از یک طرف انقلاب بهمن را تا حد اقدامی با انگیزهٔ دینی و رفع دغدغه‌های دینی مردم تنزل می‌دهد و بلافاصله به موضوع برتری تفکر چپ در برهه وقوع انقلاب که در سطح وسیعی از جامعه و حتی قانون اساسی نفوذ کرده بود اعتراف می کند. سخنان محمد خاتمی آنچنانی تامل‌برانگیز است که در مذمتِ تفکر چپ می‌گوید: "یک جریانی وجود داشت که به‌خصوص در کشورهای پیرامونی نظیر کشور ما خودش را تنها طلایه‌دار و صاحب رویکرد انقلابی می‌دانست یعنی می‌گفت تئوری انقلاب نزد من است و آن تئوری انقلاب هم چیزی نبود جز مارکسیسم و جز آن هر چه بود را ارتجاعی، بورژوازی و نظیر اینها می‌دانست. جریان چپ خودش را انحصاردار تفکر و عمل انقلابی می‌دانست و معتقد بود جز بر اساس این تئوری عمل انقلابی تحقق نخواهد یافت و هرچه رخ بدهد ارتجاعی و واپس‌گراست. این جریان دم از خلق هم می‌زد؛ با عناوین توده، فدایی خلق، مجاهدین خلق و نظیر اینها آشنایید اما این "خلق" کسی نبود جز هسته رهبری که خودشان را نماینده خودخوانده خلق می‌دانستند. در بینش آنها از آزادی‌های اساسی خبری نبود. حرکت خودشان و نظام مطلوب خودشان را دموکراتیک می‌خواندند ولی اصلاً دموکراسی به معنای علمی کلمه در این بینش انقلابی جایی نداشت حتی آشکارا از دیکتاتوری پرولتاریا به‌عنوان مرحله گذار از بورژوازی یا قبل از آن به سوسیالیسم نام می‌بردند." و می‌افزاید: "در عمل نیز ابزار و روشی جز خشونت نمی‌شناختند. شأن انقلابی‌گری این بود که با تهاجم وارد عرصه می‌شود و با زور سعی می‌کند نظر خود را تحمیل کند و دیگران را از صحنه خارج بکند."

ما معتقدیم که اتفاقاً محمد خاتمی به نکتهٔ بسیار مهمی اشاره کرده است. بحث

ادامه در صفحه ۳

ادامه باز چینی عناصر سیاست ...

"ثروتمندسالاری" در نتیجهٔ مالی‌گرایی اقتصادهای ملّی این کشور ها و رشد اقتصاد رانتی به صورت قانونی شدت یافته است. این دقیقاً همان الگوی اقتصادی است که از دههٔ ۱۳۷۰ تا کنون توسط سرداران سازندگی، اصلاح‌طلبان حکومتی، و اصولگرایان مهرورَز و دولت "تدبیر و امید"، با حمایتِ دستگاه ولایت و با کش‌وقوس‌هایی مشخص، در کشور ما نیز شکل گرفته است و پیامدهای مشابهی نیز داشته است . طراحان سیاست‌های راهبردی (استراتژیک) آمریکا و حاکمیت دستگاه رژیم ولایی به این وجوه مشترک بسیار مهم، یعنی تمرکز سرمایه‌های کلانِ خصوصی و ندادن آزادی عمل و امکان فعالیت به اتحادیه‌های کارگری برای بسیج زحمتکشان و کارگران و مقاومت در برابر آن سیاست های خانمان‌برانداز به‌خوبی آگاهند. دو طرف به اهمیت بورژوازی قدرتمند مالی و تجاری ایران به عنوان سنگ‌پایهٔ همزیستی رژیم ولایی با کشورهای امپریالیستی به‌خوبی واقف‌اند. به عبارت دیگر، رژیم ولایی برخلاف ادعای دفاع از حاکمیت ملّی در چارچوب "استکبارستیزی" ، نه‌فقط سرانجام اقتصاد ملّی را عملاً در اسارت آمریکا قرار داده است، بلکه ماهیت اقتصاد سیاسی کشورمان را در دو دههٔ گذشته بر اساس نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول در جهت اجرای الگوی اقتصادی مورد نظر آمریکا و کشورهای قدرتمند سرمایه‌داری سوق داده است، الگویی که در آن بر اساس اقتصاد "آزاد" (بی‌نظارت) شرکت‌های عظیم فراملّی همراه با کلان سرمایه‌داری کمپرادور محلی قادر به استثمار نیروی کار ارزان و غیرمتشکل و مطیع، و تاراج منابع طبیعی محلی می‌گردند. به این ترتیب، کشور ما در چارچوب یک اقتصاد غیرتولیدی و وارداتی قرار می‌گیرد، و سایهٔ دیکتاتوری ولایی بر سر مردم ادامه می‌یابد. لذا از این منظر می‌توان دید که چرا و چگونه پیرایش گریزناپذیر و مدیریت شدهٔ روبنای سیاسی از طریق انتخابات خرداد ۱۳۹۲ برای بازیابی تعادل و ثبات رژیم ولایی تدارک دیده شد که نتیجهٔ آن توازن قدرت را به سَمتِ مسلّط شدن و فرادستی نمایندگان سیاسی آن بخش سرمایه‌داری کلان که اکبر رفسنجانی و رؤسای اتاق بازرگانی از ارکانِ آنند سوق داد. در شرایط مشخص کنونی، که شریان اصلی اقتصاد ملّی ایران کت بسته به اسارت آمریکا در آمده است، این بخش از سرمایه‌داری کلان مستعدترین بخش برای اجرای این تغییراتِ ناگزیرِ فراروی رژیم ولایی است. نمایندگان سیاسی این بخش از سرمایه‌داری ایران می‌توانند طی دورهٔ نسبتاً کوتاهی به صورت کامل به بورژوازی کمپرادور (وابسته) مسلّط در روبنای سیاسی کشور تبدیل شوند، و اکنون می‌بینیم که از بدو انتخابات خرداد ۹۲ و با ظهور دولت یازدهم توانسته‌اند پشتیبانی تضمینی علی خامنه‌ای را نیز به دست آورند. از این طریق است که فعلاً رژیم ولایت فقیه توانسته است از بحران بسیار خطرناکی که در سال‌های اخیر (از سال ۱۳۸۸ به بعد) گریبان‌گیر آن بوده است، عبور کند و تعادلی نسبی را بین جناح‌های رقیب- بر محور ولی فقیه- ایجاد و حفظ کند. چشم اسفندیار این آرامش موقتی، شروع رودررویی و رقابت سنگین این جناح‌ها در راستای سهم‌خواهی از ثروت عظیمی است که به حراج گذاشتن اقتصاد ملّی برای آنان به ارمغان خواهد آورد.

۷) نتیجه گیری

روشن است که در بطن گفتگوها و روند برقراری رابطه بین آمریکا و رژیم ولایی، آنچه در شرف تکوین است، تضمین کنندهٔ بقا و تداوم دیکتاتوری حاکم است. به عبارت دیگر، آمریکا در شرایطی که توانسته است اقتصاد ملّی کشور ما را در چنبرهٔ تحریم‌های مالی به اسارت در آورد، حاضر شده است در تعامل با دیکتاتوری ولایت فقیه، عناصر سیاست خود را در منطقه بازچینی کند. امتداد منطقی همزیستی آمریکا با رژیم ولایی این است که آمریکا گزینهٔ جدید خود در منطقه را بر اساس نقش و جایگاه جدید و مشخصی که برای عملکرد رژیم ایران در نظر گرفته می‌شود تعیین کند. از این‌رو به نظر می‌رسد که آمریکا پروژه‌های "آلترناتیوسازی" را برای "تغییر رژیم" به کمک طیفی از نیروهای سیاسی ایرانی به بهانهٔ "کمک‌های بشردوستانه" و بردن دموکراسی، حداقل در مقطع مشخص کنونی کنار گذاشته است. به‌درستی می‌توان گفت که این زمین‌لرزهٔ بزرگی است که صحنهٔ سیاست در ارتباط با معاملات رژیم ولایی و آمریکا را برای بخش‌هایی از نیروهای سیاسی کشورمان به کلی زیرورو کرده است. روشن است که در این شرایط، دلیل عینی برای تداومِ فعالیت بخش‌هایی از اپوزیسیون که زیر پوشش "دموکراسی– حقوق بشر" و با تبلیغات پُرسروصدا قرار بود با بهره‌گیری از امکانات مستقیم یا غیرمستقیم دولت‌های غربی و منطقه‌ای تغییری در ایران ایجاد کنند، دیگر وجود نخواهد داشت. آمریکا به‌صورتی بسیار حساب‌شده و با استفاده از تحریم های دخالت‌جویانه توانسته است بر روند تغییرهای ناگزیر در روبنای سیاسی کشور ما تأثیرهای معیّنی بگذارد. دولت آمریکا و کشورهای اتحادیهٔ اروپا به طور عمده و در عمل بر نتیجهٔ یکی از غیردموکراتیک‌ترین انتخابات (خرداد ۱۳۹۲) ، یعنی روی کار آمدن دولت "تدبیر و امید" روحانی صحّه گذاشته‌اند. جالب توجه آنکه "رهبری" و دستگاه ولایت و اکبر رفسنجانی نیز این انتخابات را دموکراتیک اعلام کردند.

فرایند کنونی شکل‌دهی روبنای سیاسی ایران در پی انتخابات خرداد ۱۳۹۲ در پیوند تنگاتنگ با گفتگوهای محرمانه‌ای است که از مدت‌ها پیش بین آمریکا و رژیم ولایی آغاز شد. بازچینی عناصر سیاست نوین آمریکا باعث تقویت مواضع و فرادستی جناح‌های سیاسی و بخش‌هایی از سرمایه داری ایران شده است که از هواداران سرسخت "تعدیل"های اقتصادی و پیوند با "بازار آزاد" در چارچوب سرمایه‌داری جهانی‌اند. تبلور نهایی فرایند شکل دهی روبنای سیاسی و ادامهٔ تغییر توازن قوا موجب تسریع رشد و انباشت عظیم سرمایه‌های متعلق به بورژوازی کمپرادورِ نوپا خواهد گشت و روبنای سیاسی را هرچه بیشتر و سریع تر به سوی سیاست‌های راستگرایانهٔ ضدملّی در زیر سایهٔ دیکتاتوری ولایت فقیه سوق خواهد داد. اکثریت غالب جناح‌های کلیدی در هرم قدرت رژیم ولایت فقیه، از جمله منتقدان ماورای راست، تندرو و دیگر نحله‌های رقیب "دولت تدبیر و امید"، از لحاظ ذهنی و نظری و نیز در عمل (یعنی شکل بهره‌بَری مادّی آنها در اقتصاد سیاسی کشور) گرایش های راستگرایانه به سمت "اقتصاد بی‌نظارت" دارند (منجمله سپاه، باند احمدی نژاد و اصولگرایان در کل). لذا این طیف نیروهای راستگرا نیز به‌زودی تحت تأثیر نیروی جاذبهٔ انباشتِ سرمایه‌های کلان وابسته قرار خواهند گرفت و خواسته یا ناخواسته، به میزان‌های گوناگون، در فرایند دگردیسی به سوی بورژوازی وابسته (کمپرادور) کشیده خواهند شد.

توجه به این رابطهٔ وحدتِ دیالکتیکی منافع جناح‌های کلیدی بسیار پُراهمیت است، زیرا نشان می‌دهد که چگونه فرایند بازچینی عناصر سیاست آمریکا در منطقه و تعامل با رژیم ولایی، در حالی که اقتصاد ملّی ایران به اسارت گرفته شده است، هم‌زمان موجب تقویت پیوند اُرگانیک میان این جناح‌ها و تشدید رودررویی آنها بر سر منافع مادّی شده است. بر اساس این تحلیل است که حزب تودهٔ ایران از همان ابتدای مطرح شدن ریاست جمهوری حسن روحانی در خرداد ۱۳۹۲، قاطعانه با این نتیجه‌گیری که باید از دولت یازدهم در برابر جناح‌های تندرو و اصولگرا دفاع کرد مخالف بوده است. به اعتقاد ما، در شرایط مشخص کنونی، حتّی گزینهٔ بین "بد و بدتر" نیز مطرح نیست و نخواهد بود، و بازچینی و تقسیم منافع مادّی، دیر یا زود و به اقتضای تداوم رژیم ولایی، می‌تواند باعث بازچینی درجهٔ نفوذ سیاسی مجموعهٔ جناح‌های قدرت در هرم قدرت رژیم ولایی گردد. اگرچه در حال حاضر جزئیات دقیق و برآمد این بازچینی درونی نیروها و جناح‌ها و جایگاه آنها در روبنای سیاسی را نمی‌توان به صورت دقیق پیش‌بینی و بیان کرد، ولی به‌درستی می‌توان گفت که این روندی است ناگزیر، و آنچه روند تحولات سیاسی کشور را رقم خواهد زد، شکل و شدّت رقابت میان این نیروها و جناح‌ها برای کسب جایگاه بهتر و بالاتر و حداکثر قدرت در اقتصاد سیاسی‌ای است که "ثروت‌اندوزی خصوصی" محور آن است.

نیروهای پیشرو و ترقی‌خواه کشور باید به این مسئله توجه داشته باشند که این بازچینی عناصر سیاست آمریکا در منطقه، به معنای تداوم رژیم دیکتاتوری ولایت فقیه و گسترش و تعمیق الگوی اقتصادی نولیبرالی در ایران است، الگویی که آگاهانه و عامدانه بی‌عدالتی اجتماعی را برای تأمین منافع لایه‌های فوقانی جامعه دامن می‌زند. ما معتقدیم که در شرایط کنونی، دفاع از حق حاکمیت ملّی و مبارزه علیه دیکتاتوری برای گذار به دموکراسی در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند. از این‌رو، مبارزه برای حاکمیت ملّی و مبارزه در راه دموکراسی و عدالت اجتماعی در مسیرِ پیشِ رو، اجزای جدایی‌ناپذیر مبارزهٔ عمومی نیروهای ترقی‌خواه و میهن‌دوست کشورند.

ادامه باز چینی عناصر سیاست ...

واکنش‌هایی از جانب مردم ایران منجر گردد؛ وارد شدن نقش مردم در معادلات سیاسی، آنهم باخواستهای اقتصادی در جهت عدالت اجتماعی به‌هیچ‌وجه بخشی از برنامهٔ آمریکا نبوده است. به هر صورت، اعمال تحریم‌های دخالت‌جویانه توانسته بود تحولات درونی ایران را تا حد زیادی تحت تأثیر خواست‌ها و برنامه‌های آمریکا قرار دهد. به عبارت دیگر، صحنهٔ سیاسی در حال تغییر بود و مسئلهٔ تداوم رژیم ولایت فقیه، آن هم از موضع بسیار ضعیف و در چارچوب برنامه‌های آمریکا در منطقه، به اهرم بسیار مفیدی در دست آمریکا تبدیل شده بود. جلوگیری از تعیین سرنوشت کشور به دست مردم چه از طریق ترفندهای کودتایی و یا مهندسی انتخابات، نه تنها خواست ارتجاع حاکم در میهن ماست بلکه بخشی از برنامه های امپریالیسم در منطقه نیز می باشد. لذا از این منظر می‌توان استدلال کرد که فصل مشترک بسیار مهمی بین منافع آمریکا و رژیم ولایت فقیه گشوده شده است.

به درستی می‌توان گفت که امضای توافق‌نامهٔ چندلایهٔ ژنو در آذرماه ۱۳۹۲ نقطه‌عطفی تاریخی در فراهم آوردن امکان ادامهٔ دیکتاتوری ولایی در کنار اجرای سیاست‌های نوین آمریکا در منطقه است. به اسارت درآمدن اقتصاد ملّی ایران و عملاً توقف رشد اقتصادی در نتیجهٔ تحریم‌های هوشمندانه و مخرب وزارت دارایی آمریکا، شرط برون رفت از بحران اقتصادی و امکان "رشد" اقتصادی ایران بر اساس ادامه گسترده تر الگوی اقتصادی نولیبرالیسم را به سنگ‌پایه‌یی برای ایجاد تعامل بین آمریکا و رژیم ولایی تبدیل کرده است. این یعنی ادامهٔ "تعدیل"های اقتصادی خشن‌تر و جراحی‌های دردآورتر برای جهت‌دهی اقتصاد ایران به‌سوی اقتصاد بی‌نظارت (به‌اصطلاح "بازار آزاد" (که اهرم بسیار مهمی در دست آمریکا و سرمایه‌های کلان کشورهای غربی است.

در زیر سایهٔ گفتگوهای هسته‌ای، هم‌اکنون پیوستن کامل و علنی رژیم ولایی به آنچه معروف به "اجماع واشنگتن" است، از راه به اسارت درآوردن کامل اقتصاد تک‌محصولی و وارداتی ایران و مدیریت فروش ذخایر نفت خام آن در شرف انجام است. دراین ارتباط، باید گفت که پیوند دادن کامل اقتصاد تک‌محصولی و وارداتی ایران به سرمایه‌داری جهانی، که در دوران دولت هاشمی رفسنجانی در میهن ما آغاز شد اینک به نظ می رسد در چارچوب گسترده تری بخشی کلیدی سیاست راهبردی رژیم و دولت یازدهم برای "رشد" اقتصادی است. تجربهٔ جهانی نشان می‌دهد که تسلیم شدن علنی رژیم ولایی به "اجماع واشنگتن" به نوبهٔ خود فرایند بسیار پُرسودی برای قشرهای فوقانی مافوق ثروتمند و سرمایه های تجاری و بورکراتیک کشور است، زیرا پیشرفته‌ترین شیوهٔ استثمار نیروی کار و منابع طبیعی را با پشتیبانی مادّی و سیاسی آمریکااز طریق صندوق بین المللی پول در دسترس آنها قرار می‌دهد. برای هواداران ریز و درشت دولت "اعتدال و امید" که هر روز به‌صورت فراجناحی بر تعداد آنها افزوده می‌شود و خواهد شد این فرایندی بسیار دلپسند و جذاب است. از این منظر است که می‌توان ترکیب به وجود آمده در دولت یازدهم (به‌خصوص تیم اقتصادی متصل به اتاق بازرگانی) و برنامه‌های نولیبرالی آن را توضیح داد. همین‌طور می‌توان دید که چرا و چگونه نیروها و شخصیت های سیاسی از طیف‌های گوناگون در درون هرم قدرت به صورت فراجناحی، و حتی بخش‌هایی از اپوزیسیون که نمی‌خواهند از این قافله و معامله های پُرمنفعت عقب بمانند، بلافاصله با ظهور دولت حسن روحانی با تابلوی "احترام و تبعیت" از رأی ۱۸ میلیونی مردم در انتخابات خرداد ۱۳۹۲ خود را مانند آفتاب‌پرست با این توازن جدید نیروها همسو کرده‌اند.

۳) نظامی‌گری آمریکا، طرح "خاورمیانهٔ نوین"، و نقش ایران

در شرایط مشخص کنونی و با توجه به پیامدهای سیاسی یک دهه نظامی‌گری آمریکا در منطقه، گزینهٔ استفاده از نیروی نظامی ایالات متحد آمریکا علیه رژیم ولایی برای اِعمال سلطه و سرکردگی سیاسی مؤثر با دشواری‌های مشخصی روبرو است. دولت اوباما دریافته است که گزینهٔ تهاجم نظامی نمی‌تواند به صورت بهینه در خدمت منافع راهبردی و حیاتی امپریالیسم در منطقه عمل کند. از یک سو، توان نظامی آمریکا به‌تنهایی جوابگوی ضرورت‌های سیاست‌ها و منافع کلان امپریالیستی نیست، و از سوی دیگر، هر حرکت بزرگ نظامی و تهاجمی آمریکا پیامدهای سنگین سیاسی و مالی دارد که توجیه آن در چارچوب منافع راهبردی جهانی آمریکا برای سیاست‌گذاران آمریکا چالش‌برانگیز است. برای مثال، از سال ۲۰۰۳ تا کنون هزینهٔ مالی تجاوز نظامی غیرقانونی و ضدانسانی آمریکا به عراق بیش از یک تریلیون دلار بوده، و به ویژه پیامدهای سیاسی بسیار منفی در سطح منطقه به همراه داشته است که مهم‌ترین آن فرادستی و نفوذ وسیع رژیم ولایی ایران، و به‌خصوص سران سپاه، به عنوان یک نیروی تعیین کننده در عراق است. دولت جورج بوش با استفاده از نیروی نظامی برای حذف کامل "دشمن آمریکا" در دههٔ گذشته، عملاً دو دشمن اصلی ایران، یعنی صدام و طالبان را از صحنهٔ معادلات سیاسی منطقه حذف کرده است. همین‌طور، نیروهای مترقی و صلح‌دوست در صحنهٔ بین‌المللی توانسته‌اند با برپایی مداوم تظاهرات صلح‌دوستانه و ضدجنگ در سطح میلیونی، "جنبش ضدجنگ" را به نیروی مادّی و اهرم سیاسی مهمی تبدیل کنند. این عامل توانسته است سیاست‌های جنگ‌طلبانه و حرکت‌های یک‌جانبهٔ نظامی آمریکا و متحدان ناتویی‌اش برخلاف توافق‌نامه‌های سازمان ملل را شدیداً زیر ضربه ببرد و با روشنگری و آگاه‌سازی افکار عمومی جهان، به‌ویژه در کشورهای غربی، هزینهٔ سیاسی این نوع تجاوزهای نظامی کشورهای امپریالیستی را بالا ببرد. لذا به‌درستی می‌توان گفت که سیاست از بین بردن "دشمن آمریکا" یا "تغییر رژیم" با استفاده از حملهٔ نظامی وسیع، فاقد "ظرافت" لازم بوده است.

شاید مهم‌ترین مسئله در برابر دولت آمریکا جواب دادن به این سؤال بوده است که: سه دهه پس از به شکست کشیده شدن انقلاب مردمی بهمن ۱۳۵۷ و بیش از سه دهه "تقابل با جمهوری اسلامی"، با شناختی که دولت آمریکا از گرایش‌های اقتصادی–سیاسی مهره‌های پُرقدرتی نظیر رفسنجانی و لاریجانی دارد، آیا هنوز هم تداوم حکومت "اسلام سیاسی" در ایران برای منافع راهبردی آمریکا خطر کردن است یا فرصتی است مغتنم؟ برای جواب به این سؤال بنیادی، لازم است به این واقعیت اشاره کرد که برای سیاست‌گذاران آمریکا از مدت‌ها پیش روشن شده بود که "تغییر رژیم" در ایران از طریق انواع پروژه‌های آلترناتیوسازی با بَرگماری بخش‌هایی از اپوزیسیون خارج کشور، به دلیل افشاگری و مخالفت قاطعانهٔ جنبش مردمی امری چالش‌برانگیز شده بود.

در پی به اسارت درآمدن اقتصاد ملّی ایران در چنبرهٔ تحریم‌های مالی آمریکا، ادامهٔ حکومت "اسلام سیاسی" در ایران در چارچوب تغییرهای سیاسی مشخص، به عنوان گزینه‌ای (آلترناتیوی) بسیار جدّی تر و بهره‌برداری از آن درمنطقه، در برابر آمریکا و متحدانش مطرح شد. از منظر منطقی، در این شرایط نوین اصولاً "تغییر رژیم" در ایران دیگر به عنوان یک ضرورت در برنامه‌های آمریکا نمی‌توانست مطرح باشد. شواهد نشان می‌دهد که سیاست آمریکا در منطقه بر اساس استفاده از تنش‌های موجود میان نیروها و دولت‌ها، و ترکیبی از تقابل و تعامل با این یا آن نیرو برای مدیریت توازن نیرو در سطح کلان، در حال تغییر است، و این سیاست حتی شامل اسرائیل نیز می‌شود. آمریکا با دخالت مستقیم و غیرمستقیم در کنش‌های بیرونی و تحولات داخلی ۵ قدرت اصلی منطقه (اسرائیل، ایران، ترکیه، مصر و پاکستان) می‌تواند ناکارایی و پی آمد های منفی حرکت های نظامی تهاجمی وسیع آنرا در خاورمیانه را جبران کند و تحولات منطقه را– از افغانستان تا شاخ آفریقا– در راستای استراتژی کلان جهانی خود هماهنگ کند.

روشن است که در اینجا اشاره به ضعف ساختاری نظامی آمریکا به معنای عدم توانایی حمله و تجاوز ویرانگرانهٔ نیروهای نظامی آمریکا همراه با نیروهای پیمان ناتو نیست. برخلاف قلدری و گزافه‌گویی‌های بی پایهٔ فرماندهان سپاه پاسداران، هنوز هم نیروهای نظامی آمریکا و متحدان ناتویی آن در تمام عرصه‌های نظامی از نظر کیفیت فناوری پیشرفته و از لحاظ کمیّت کاملاً بی‌رقیب‌اند و توانایی تخریب ساختاری عمیق و وسیع را دارند. در این ارتباط، گفتنی است که مخارج نظامی سالانهٔ آمریکا در سال ۲۰۱۳، رقمی برابر با ۶۴۵ تریلیون دلار و معادل ۴/۴ درصد تولید ناخالص ملّی آن کشور، یعنی بیش از مجموع بودجهٔ نظامی چین، روسیه، بریتانیا، فرانسه و هندوستان بوده است. هزینهٔ نظامی چین، به عنوان یکی از کشورهای بالقوه رقیب اقتصادی و نظامی آمریکا، در سال ۲۰۱۳در حدود ۱۶۶ تریلیون دلار و معادل ۲/۲ درصد تولید ناخالص ملّی آن کشور بود. امّا نکتهٔ مهم و ظریف در اینجا این است که غول مَهیب قدرت نظامی آمریکا تا کنون نتوانسته است و در آینده هم نخواهد توانست به صورت قاطع و مستمر بسترهای لازم

ادامه در صفحه ۱۰

ادامه باز چینی عناصر سیاست ...

برای تأمین هدف‌های راهبردی آن کشور را ایجاد کند، و هر حرکت نظامی بزرگ آن، بلافاصله تضادهای مشخصی را پدید آورده است. در یک دههٔ گذشته، و تا امروز، وضعیت خاورمیانه برای سیاست‌های کلان آمریکا و متحدان آن– با وجود حضور گستردهٔ نظامی آنان– حالت سیّالی داشته است، و نه‌فقط کمکی به پیشبُرد سیاست‌های کلان جهانی آمریکا نکرده است، بلکه در بسیاری از موارد، عامل پُرهزینه و بازدارنده ای در این راه بوده است. این نوع سیاست‌های تهاجمی با نتیجه‌هایی کم‌ثبات و پیش‌بینی نشدنی در خاورمیانه، برخلاف "منافع مادّی" بلندمدت سرمایه‌داری جهانی بوده است، و از این رو، برنامه‌های سیاسی آمریکا در حمایت از این منافع اقتصادی برتر، ناگزیر از ایجاد نوعی ثبات نسبی در منطقه خاورمیانه است. لذا سیاست‌گذاران تعیین کننده در آمریکا، گزینه‌های دیگری را در کنار تهدید نظامی مورد نظر و استفاده قرار داده‌اند که هم‌اکنون در دولت اوباما، در پی ایجاد رابطه با رژیم ولایی– در حالی که اقتصاد ملّی کشورمان در چنبرهٔ تحریم‌ها اسیر شده است– به مرحله اجرا گذاشته شده است. این تغییرعملکرد آمریکا در منطقه و کاهش اولویت تجاوز نظامی و جایگزینی آن با دیپلوماسی، به‌موازات وارد آوردن ضربات شکنندهٔ اقتصادی به اقتصاد ملّی میهن ما، نه به دلیل نرمش در سیاست آمریکا یا خشنود کردن "جامعهٔ بین المللی" یا صلح‌دوستی آن است، و نه مربوط به تفاوت دیدگاه‌های شخصی بارک اوباما با نومحافظه‌کاران (نئوکان‌های) دارودستهٔ جورج بوش است. حضور آمریکا در منطقه برآمده از مرحلهٔ امپریالیستی سرمایه‌داری جهانی با هدف صیانت از منافع اقتصادی–سیاسی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است. حضور آمریکا در خاورمیانه، صرف‌نظر از اینکه شکل نظامی‌گرایی خشن یا تمرکز بر دیپلوماسی یا اِعمال تحریم‌های ضدانسانی به خود بگیرد، همیشه عامل تنش‌آفرینی بوده است وخواهد بود.

۴) نقش منطقهٔ خاورمیانه و رژیم ولایی ایران در سیاست راهبردی (استراتژیک) جهانی آمریکا

در افق برنامه‌های راهبردی جهانی آمریکا، بزرگ‌ترین تهدید مسئلهٔ خاورمیانه یا خطر ادامهٔ حکومت "اسلام سیاسی" در ایران نیست، بلکه امکان رشد اقتصادی و به دنبال آن نفوذِ سیاسی کشورهای بریکس (BRICS، برزیل، روسیه، هندوستان، چین و آفریقای جنوبی) و در صدر آنها چین است که می‌توانند به صورت یک قطب قدرتمندِ مخالف در برابر آمریکا قرار گیرند. ادامهٔ فرایند تغییر توازن اقتصاد جهانی به سوی افزایش حجم انباشت سرمایهٔ تولیدی و رشد تولید ناخالص ملّی کشورهای بریکس، در حالی که اقتصاد آمریکا و اروپا نزدیک به شش سال بعد از بحران سرمایه‌داری مالی ۲۰۰۸ هنوز نتوانسته کاملاً از رکود شدید خارج شود، چالش خطرناکی را در برابر آمریکا قرار می‌دهد. شایان توجه است که خوش‌بینانه‌ترین سناریوی بهبود وضع اقتصادی در ۵ سال آینده در آمریکا و اتحادیهٔ اروپا در حدّ یک رشد ۲ درصدی پیش بینی می‌شود. از دست رفتن تسلّط آمریکا بر ارکان اساسی سرمایه‌داری جهانی به‌سهولت می‌تواند هژمونی سیاسی–نظامی آمریکا را در سطح جهان در سایه قرار دهد که برای کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری امر قابل قبولی نیست. به‌علاوه، اگر برخی از اقتصادهای نوظهور بر اساس بدیل دیگری به غیر از چارچوب الگوی نولیبرالیسم اقتصادی، یعنی خارج از "اجماع واشنگتن" بتوانند به رشد مداوم نیروهای مولد و تغییرات بنیادی اقتصادی–اجتماعی دست یابند، این نیز برای ادامهٔ تسلط جهانی سرمایه‌های مالی کلان بسیار چالش‌برانگیز خواهد بود، زیرا نبود "اقتصاد بازار بی‌نظارت" همانا به معنای کاهش شدید فضای عمل برای سرمایه‌های مالی کلان است.

روند ایست نولیبرالیسم اقتصادی یا کُند کردن عمدی آن را می توان در برنامه‌های مدوّن راهبردی "توسعه و رشد" کشورهایی مانند چین و ویتنام و برخی از کشورهای آمریکای جنوبی دید. لذا آمریکا سیاست ظریفی مبتنی بر تأثیرگذاری بر رشد کشورهای پیش‌گفته و به‌ویژه چین در دستور کار قرار داده است ، به طوری که نه‌فقط منافع کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته تأمین شود، بلکه مهم‌تر از آن، بتواند امثال چین و ویتنام را در سیستم به هم پیوستهٔ سرمایه‌داری جهانی مهار کند. باید توجه داشت که برای مثال کشوری مانند چین، به عنوان یک ابرقدرت اقتصادی با درجه‌ای از استقلال نسبی از مدار سرمایه‌داری جهانی، وقتی در مرحله‌ای بتواند برنامه‌های اقتصادی–اجتماعی خود را به صورت مستقیم در جهت پی‌ریزی و تدارک گذار به سوسیالیسم اجرا کند، این فاجعه ای ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی برای آمریکا و کشورهای سرمایه‌داری خواهد بود. در اینجا می‌توان به این نتیجه رسید که به دلیل مرحلهٔ رشد صنایع و تولید اقتصادهای نوظهور (کشورهای بریکس)، کارآترین وسیلهٔ مهار آنها برای آمریکا و متحدانش همانا کنترل منابع انرژی و منابع مواد خام کلیدی است که در نتیجه اهمیت راهبردی (استراتژیک) خاورمیانه را برای سیاست گذاران آمریکا برجسته‌تر می‌کند. بازچینی عناصر سیاست آمریکا در خاورمیانه و تعامل آن با رژیم ولایی، آن هم از موضع قدرت و در برابر موضع ضعف و استیصال رژیم ایران (همان "نرمش قهرمانانه" (و از راه مسدود کردن شریان‌های اقتصاد ایران، همانا شروع فرایند مُهره‌چینی نوین وسیعی است که سرنوشت منطقهٔ خاورمیانه را به مثابه بزرگ‌ترین منبع نفت جهان با استراتژی کلان آمریکا در عرصهٔ جهانی هماهنگ می‌سازد. تأثیرگذاری بر منابع و توزیع نفت و گاز خاورمیانه در راستای حفاظت از سرمایه‌داری جهانی و تداوم سرکردگی (هژمونی) آمریکا، از راه مهار کردن و تاثیرگذاری بر روند رشد صنعتی اقتصادهای نوظهور و به‌ویژه کشورهای "بریکس"، مهم‌ترین رُکنِ سیاست راهبردی (استراتژیک) کنونی آمریکا است.

در این زمینه توجه به رقابت جدی و مشهود میان سه کشور اسلامی منطقه، یعنی ایران، ترکیه و عربستان سعودی، و چگونگی فعل و انفعال های مرتبط با این سه کشور در سال‌های اخیر اهمیت دارد. در دورهٔ پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، و از بین رفتن نقش ژاندارمی رژیم شاه در منطقه به نمایندگی از سوی امپریالیسم، آمریکا به ترکیه و پاکستان، دو کشور دیگر عضو پیمان نظامی منطقه‌ای "سنتو" روی آورد. در دو دههٔ اخیر و با توجه به بحران سیاسی و بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی در پاکستان، آمریکا و اتحادیهٔ اروپا بر روی نقش ترکیه به مثابه یک کشور بزرگ اسلامی و بانفوذِ عضو ناتو سرمایه‌گذاری کردند. به‌رغم نقشی که ترکیه در دو دههٔ گذشته در ترغیب کشورهای مسلمان‌نشینِ جنوبِ اتحاد شوروی سابق به عضویت در ساختارهای تحت کنترل کشورهای عضو ناتو و همچنین در روند کنترل جریان نفت و گاز به سوی اروپا ایفا کرده است، نفوذ ایران در تحولات سیاسی و امکان آن برای شکل‌دهی تحولات در منطقه بیشتر و قابل‌توجه تر بوده است. عربستان سعودی و کشورهای نفت‌خیز و ثروتمند حاشیهٔ خلیج فارس به‌رغم قدرت مالی‌شان، و بنابراین تغذیهٔ مالی پروژه‌های سیاسی مورد نظر آمریکا، و نیز امکان کنترل جریان نفت و گاز به سود غرب، تا کنون نتوانسته‌اند در مقام مهره‌های راهبردی تعیین کننده در تثبیت شرایط سیاسی خاورمیانه به نفع امپریالیسم عمل کنند. در مقابل، جمهوری اسلامی در جریان حمله و تجاوز آمریکا به افغانستان و عراق نشان داد که دارای چه امکانات بالقوه‌ای در منطقه است، که در صورت حل شدن دشواری‌های سیاسی‌اش با آمریکا می‌تواند به نفع برنامه‌های آمریکا به کار گرفته شود. آمریکا و هم‌پیمانان آن در ناتو از نفوذ مشخص جمهوری اسلامی در برخی از کشورهای خاورمیانه– از جمله در افغانستان، عراق، لبنان، سوریه– و ضرورت به‌کارگیری این نفوذ در مسیر پیشبُرد پروژه‌های آمریکا در سراسر خاورمیانه کاملاً آگاهند. فصل جدید مناسبات آمریکا و رژیم ولایی که در اساس متوجه "ضرورت بازسازی پل‌های خراب شده بین دو طرف" است (آن گونه که علی لاریجانی در کنفرانس امنیتی مونیخ، ۶ فوریه ۲۰۰۹، طلب کرده بود) در چنین زمینه‌ای آغاز شده است.

ایالات متحد آمریکا و اتحادیهٔ اروپا پنهان نمی‌کنند که در صورت حل شدن نهایی اختلاف‌ها، برای ایران نقشی راهبردی (استراتژیک) در ایجاد ثبات در افغانستان پس از خروج نیروهای نظامی آمریکا و انگلستان در نظر دارند. نفوذ ایران در عراق و سوریه نیز برای ایفای نقش در این دو کشور و تعیین سرنوشتِ بحران‌های سیاسی موجود در آنها مورد توجه جدّی دو طرف (ایران و آمریکا) است. دولت‌های ترکیه و عربستان از بهبود سریع روابط بین آمریکا و رژیم ولایی ناخشنودند و آن را به ضرر خود می‌دانند. برخی خبرهای هفته‌های اخیر در مورد اختلاف نظر بین قطر و عربستان سعودی در ارتباط با بحران سوریه را که منجر به تیره شدن روابط بین آن دو کشور شد، و همچنین در مورد بحران سیاسی کنونی در ترکیه را باید در این زمینه دید. اینکه دولت اردوغان در ترکیهٔ عضو ناتو در شرایط کنونی سعی در تدارک حملهٔ نظامی به سوریه و تشدید دوبارهٔ بحران در این کشور را دارد، می‌تواند حاکی از رقابت دولت ترکیه با رژیم ولایی به منظور تخریب موقعیت جمهوری اسلامی ایران در مذاکره با آمریکا و بر هم زدن شرایط به ضرر رژیم

ادامه در صفحه ۱۱

ادامه باز چینی عناصر سیاست ...

۵) جادهٔ یک طرفهٔ "تسلیم اقتصاد ملّی به آمریکا" و کنش جناح‌های قدرت حاکم برای بقای رژیم ولایی

بی‌تردید می‌توان گفت که منبع اصلی درآمد اقتصاد ایران، یعنی فروش نفت خام را دولت اوباما و کشورهای اروپایی در عمل به گروگان گرفته‌اند. برای اثباتِ این وضعیتِ اسارتبار و مخرب کافی است به این نکته اشاره شود که ۱۰۰ میلیارد دلار از دارایی ملّی ایران حاصل از فروش نفت، در عمل زیر نظارت وزارت دارایی آمریکا به گرو گرفته شده است، و طی شش ماه فقط ۲ / ۴ میلیارد دلار به صورت قسطی و مشروط و با تصمیم نهایی دولت آمریکا آزاد خواهد شد.

به‌درستی می‌توان گفت که از مدت‌ها قبل، و با توجه به شکست آشکار رژیم ولایی در مقابله با تحریم‌های مالی آمریکا و دیگر قدرت‌های غربی، عملاً تاریخ مصرف سیاست‌های ماجراجویانهٔ بین‌المللی و تظاهر به "استکبار ستیزی" رژیم ولایی به پایان رسیده بود. رژیم ولایت فقیه و نمایندگان بخش اعظم جناح‌های کلیدی رژیم که خود نمایندگان سرمایه‌های کلان پُرقدرت هستند،

به این اجماع رسیده‌اند که الگوی درون‌گرایی اقتصادی و پیامدها سیاسی آن سرانجام به فروپاشی "نظام" خواهد انجامید. الیگارش های اقتصادی پُرنفوذ در هرم قدرت رژیم ولایی می‌دانند که گسترش پیوند همه‌جانبهٔ زیربنای اقتصادی کشور با سرمایه‌داری جهانی به معنای بالا رفتن درجهٔ سودآوری سرمایه‌های مالی و تجاری است که ثروت هایی نجومی را به ارمغان خواهد آورد.

حزب ما مدت‌ها پیش این تحلیل را مطرح کرده بود که کلیّت رژیم ولایی باید سرانجام بین اقتصاد درون‌گرا یا برون‌گرا یکی را انتخاب کند، و ما معتقدیم که این شامل فرماندهان ارشد سپاه به عنوان پُرقدرت‌ترین سرمایه‌داران بوروکراتیک نیز می‌شود: *"منافع عظیم اقتصادی سپاه یا باید خود را با سرمایه‌داری جهانی هماهنگ سازد، و در حال حاضر این با شکل نمادی و موقعیت سیاسی سپاه در تضاد است، یا اینکه سپاه برای حفظ موقعیت انحصاری خود اجباراً ایران را به سوی اقتصاد درون‌گرا و انزوای هرچه بیشتر سوق خواهد داد. این راهبرد به موازات تبعات مخرب اقتصادی به همراه سیاست خارجی ماجراجویانهٔ رژیم و تهدیدهای نظامی آمریکا و اسرائیل بر ضد کشورمان، باعث بالا رفتن خطر جنگ خواهد شد."* (نامه مردم ۸۳۷ آذرماه ۱۳۸۸).

اظهار نظر واعتراض های اخیر پر سر و صدا برخی فرمانده های ریز و درشت سپاه در مورد مذاکرات دولت روحانی با آمریکا را بدرستی می توان مانور برای سهم خواهی و تثبیت منافع اقتصادی این بخش از بورژوازی بوروکراتیک ارزیابی نمود.

ریشه‌های مادّی نزاع سیاسی و تقابل‌های سنگین جناح‌های قدرت به طور عمده در منافع کلان مادّی جناح‌های قدرتمند در زیربنایهٔ اقتصادی کشور نهفته است. لذا در آینده شاهد تشدید تقابل و رقابت جناح های قدرت برای دستیابی به این ثروت‌های نجومی از طریق به حراج گذاشتن اقتصاد ملّی خواهیم بود و پُرسروصداترین انتقادها نسبت به دولت یازدهم از جانب جناح‌هایی مطرح خواهد گردید که از گردونهٔ گفتگو با آمریکا و بده–بستان‌ها، و در نتیجه از روند سهم‌خواهی، به دور افتاده‌اند(منجمله باند احمدی نژاد و با دارو دسته مصباح یزدی). به هر صورت، ادامهٔ بقای رژیم و ایجاد تعادل نیرو در داخل هرم قدرتِ دیکتاتوریِ حاکم نسبت مستقیمی دارد با چگونگی تقسیم ثروت حاصل از به حراج گذاشتن اقتصاد ملّی در حیطهٔ سرمایه‌داری جهانی.

در این ارتباط علی خامنه‌ای و مجموعهٔ هیئت حاکمهٔ رژیم برای ادامهٔ بقای رژیم از راه تسلیم کردن اقتصاد ملّی به آمریکا و دیگر قدرت های سرمایه‌داری غرب در جادهٔ یک‌طرفه‌ای حرکت می‌کنند که نه‌فقط کنش و واکنش‌های جناح‌های کلیدی، بلکه مهم‌تراز آن، تضاد بین رژیم ولایت فقیه و قشرهای زحمتکش، طبقهٔ کارگر و بورژوازی ملّی (اکثریت مردم) را نیز تشدید خواهد کرد.

۶) گرایش نولیبرالیسم در اقتصاد سیاسی ایران، سنگ‌پایهٔ همزیستی رژیم ولایی با آمریکا

الگوی اقتصاد سیاسی آمریکا و کشورهای قدرتمند سرمایه‌داری غرب به شکلی است که منافع کلان آنها در سطح جهانی در تضاد آشتی ناپذیر با خواست‌های جنبش‌های مردمی برای اجرای دگرگونی‌های بنیادی اقتصادی با گرایش عدالت اجتماعی قرار می‌گیرد،زیرا مهم‌ترین نیروی محرکه در مجموعهٔ اقتصاد سیاسی کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری، مبتنی بر صیانت از منافع مادّی عظیم قشرهای فوقانی بسیار کوچک بورژوازی پُرقدرت در سطح جهانی و گسترش آن است. طی سه دههٔ گذشته، موج های پی درپی "تعدیل"های اقتصادی نولیبرالی، به‌ویژه در آمریکا و بریتانیا، موجب تشدید روند "ثروت‌اندوزی خصوصی" در حجمی عظیم، و تصاحب این ثروت توسط قشرهای بسیار کوچکی از سرمایه‌داران و شرکت‌های فراملّی شده است. فرایند مالی‌گرایی وسیع در این اقتصادها به نوبهٔ خود منجر به نفوذ تعیین کنندهٔ سرمایه‌های کلان در عرصه‌های تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری شده است. در چنین شرایط جهانی و با در نظر گرفتن ژرفش و گسترش فاصلهٔ طبقاتی در نتیجهٔ اجرای تعدیل های اقتصادی در کشورهای در حال رشد، از در جمله ایران، خواه ناخواه مقولهٔ "عدالت اجتماعی" در صدر برنامه‌های هر حرکت سیاسی ترقی خواهانهٔ جنبش‌های مردمی علیه دیکتاتوری قرار می گیرد که به‌هیچ‌وجه با منافع سرمایه‌های کلان جهانی و محلی در یک ظرف نمی گنجد. از این رو، رودررویی و تصادم جنبش‌های مردمی کشور های در حال رشد با امپریالیسم اجتناب‌ناپذیر است.

اقتصاد سیاسی برآمده از بیش از ۳ دهه حکومت ولایت فقیه نیز در عمل نشان داده است که نیروی محرکهٔ آن مبتنی بر منافع مادّی نجومی قشر کوچک بورژوازی پُرقدرتی است که صاحب ثروت‌های کلان خصوصی است، و تمرکز سرمایه‌های کلان را تحت کنترل بورژوازی بوروکراتیک قرار می‌دهد و آنها را از مالکیت و نظارت عمومی خارج می‌کند. این همان الگوی شبه خصوصی‌سازی است که در پی تغییر تفسیر اصل ۴۴ قانون اساسی، فرماندهان ارشد سپاه و وابستگان به دستگاه ولایت و از جمله بیت رهبری را به الیگارش‌های اقتصادی پُرقدرتی تبدیل کرده است که به هیچ مرجعی پاسخگو نیستند. در این ارتباط باید افزود که فساد و رانت‌خواری و دخالت مستقیم بورژوازی بوروکراتیک با سوءاستفاده از دیوان‌سالاری و مقام دولتی، بخشی از یک فرایند عام تمرکز سرمایه‌های کلان بوده است که برخلاف برخی بحث‌های انحرافی، ربطی به عدول از اخلاق و مسائل معنوی ندارد و مختص به دورهٔ احمدی‌نژاد نیست.

از همان روزهای اوّل پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ در دورهٔ حیات آیت الله خمینی، تا کنون طیف‌های گوناگون، از " محافظه‌کار متحجّر" گرفته تا نحله‌های "متجدد و رفورمیست" "اسلام سیاسی" حاکم در کشور ما به‌وضوح نشان داده‌اند که "اصلاحات کلیدی بنیادی" با هدف تحقق "عدالت اجتماعی" نه‌فقط در دستور کار آنها نبوده است، بلکه فعالانه آن را مسخ کرده‌اند و به حاشیه رانده‌اند. از دههٔ خورشیدی ۶۰ نمایندگان سرمایه‌های سنتی–تجاری متصّل به روحانیون، به مخالفت با آماج ایجاد مبانی عدالت اجتماعی برخاستند، و امروزه تبلور نهایی آن را رسماً می‌توان در برنامه‌های تعدیل اقتصادی رژیم ولایی دید که بر محور "ثروت‌سالاری و ضدیت با عدالت اجتماعی" به مردم ما تحمیل می‌کنند.

اگرچه اقتصاد سیاسی ایران در مقایسه با اقتصاد سیاسی کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری تفاوت‌های فاحشی دارد، ولی در اینجا اشارهٔ ما به ماهیت مشترک بسیار مهم و تعیین کننده‌ای است که بین آنها وجود دارد و آن منافع کلان‌قشرهای فوقانی بسیار ثروتمند و پُرقدرت است که تشکیل دهندهٔ محور اقتصاد سیاسی در همهٔ این کشورها است. این ماهیتِ مشترک، که می‌توان آن را "ثروتمندسالاری" نامید، مهم‌ترین پل وصل کنندهٔ اقتصاد ایران به سرمایه‌داری جهانی در چارچوب همزیستی آمریکا و رژیم ولایتی است. پیوند منافع بورژوازی مالی–تجاری ایران و کشورهای امپریالیستی به عنوان دریچهٔ اطمینان آمریکا نسبت به مدیریت و مهار "اسلام سیاسی" حاکم در ایران عمل خواهد کرد.

در سه دههٔ گذشته، در آمریکا و بریتانیا که پیشگام اجرای تعدیل های اقتصادی وسیع به سمت "بازار بی نظارت" بوده اند، این ماهیت

ادامه در صفحه ۱۲